

ناصر بیات*

جریانهای سیاسی و سیاست خارجی اسرائیل

مقاله نظری دارد به جریانهای سیاست خارجی اسرائیل، نحوه رفتار سیاسی در اسرائیل و پیوند آن با شرایط درونی آن و بر این اساس به طبقه بندی جریانهای راست و چپ سیاسی موجود در اسرائیل می پردازد. در مقاله با بیان مفهوم طیف سیاسی مسئله طبقه بندیهای سیاسی اسرائیل، جریانهای چپ از جمله جنبش صهیونیستی کار، احزاب کارگری مایای، میام و کارگر بر شمرده می شود و در جریانهای راست به احزابی همانند جنبش تجدید نظر طلبان صهیونیست، حروت، راست رادیکال، کاخ، تسومیت و تعداد دیگری از احزاب پرداخته می شود. در عین حال مقاله نگاهی دارد بر نقاط اشتراک و اختلاف احزاب لیکود و کارگر و تاثیر همه این جریانها بر سیاست خارجی اسرائیل که در آن مسئله اندیشه و رفتار تهاجمی این رژیم مورد بحث قرار می گیرد. و بالاخره نتیجه گیری این است که احزاب لیکود و کارگر دو جریان و طیف اصلی هستند که در پیدایش و تکوین جامعه صهیونیستی اسرائیل و سیاست و تاریخ آن نقش عمده داشته و هریک به شیوه خود در پی برآورده ساختن منافع و توسعه طلبی اسرائیل بوده اند.

* فارغ التحصیل کارشناسی ارشد در رشته روابط بین الملل از دانشگاه شهید بهشتی
فصلنامه مطالعات خاور میانه، سال هفتم، شماره ۲ (تابستان، ۱۳۷۹)، صص ۸۲-۳۷.

از یک دیدگاه نظری، دولتهایی که در معرض تغییرات و فشارهای محیطی قرار می‌گیرند، یکی از چهار نوع انطباق رضایتمندانه^(۱) تهاجمی^(۲) (سرسخانه)، تبلیغی^(۳) و محافظتی^(۴)، را به کار می‌گیرند. انطباق به منظور حفظ ساختارها و مشخصه‌های اصلی، امری است که واحد سیاسی یا یک نظام، در درون محدوده‌های قابل قبول آن اتفاق می‌افتد. در الگوی انطباق تهاجمی، که با شرایط و رفتار جامعه اسرائیل همخوانی دارد، واحد سیاسی به هیچ وجه ساختارها و مشخصه‌های اصلی خود را بنا به خواسته محیط تغییر نخواهد داد. رفتار خارجی چنین جامعه‌ای به گونه‌ای شکل خواهد گرفت که محیط را با مشخصه‌های ذاتی خود منطبق کند. مبنای اساسی چنین انطباقی وجود یک نهاد، هنجار یا گروه اجتماعی، با چنان قدرت و انعطاف ناپذیری است که صاحب منصبان واحد سیاسی را بیشتر پاسخگوی خود می‌کند تا خواسته‌های نظام و محیط بین الملل را.^۱

از منظر این مقاله، جریان راست اسرائیل به عنوان یک جریان و گروه عمده، بر مبنای نهاد و هنجارهای صهیونیسم، به صورت عاملی تعیین کننده در رفتار و انطباق تهاجمی اسرائیل در عرصه سیاست خارجی عمل می‌کند. بررسی و تبیین چنین کارکردی علاوه بر اهمیتی که به خودی خود دارد، اجازه خواهد داد تا طیف سیاسی و دو جریان چپ و راست اسرائیل به صورت مقایسه‌ای مورد مطالعه قرار گیرد. به این ترتیب جنبشهای پایه گذار، احزاب، مبانی فکری - ایدئولوژیک، تفاوتها و شباهتهای دو جریان اصلی در طیف سیاسی اسرائیل در کنار مشخصه‌های نظام حزبی اسرائیل، به صورت مقایسه‌ای مورد مطالعه قرار می‌گیرد. پرداختن به اندیشه و رفتار تهاجمی تصمیم گیران اسرائیل در عرصه سیاست خارجی نیز شیوه رفتاری و نقش هر یک از دو جریان، به ویژه جریان راست را در جهت گیری و انطباق تهاجمی آن نشان خواهد داد.

-
1. Interinsigent Adaptation
 2. Acquiscent Adaptation
 3. Promotive Adaptation
 4. Preservative Adaptation

الف - چپ و راست در طیف سیاسی اسرائیل

۱- مفهوم طیف سیاسی

در بررسی طیفهای سیاسی، عموماً، به مفاهیمی چون «تندرو»، «لیبرال»، «میانه رو»، «محافظه کار» و «مرتجع» بر می خوریم که هر یک در رابطه با دو مفهوم «تغییر سیاسی» و «ارزش های سیاسی» جایگاه تقریباً مشخصی در طیف سیاسی و در میان دو قطب چپ و راست به خود اختصاص می دهند. تندروها شبیه کسانی که خود را شدیداً با وضع موجود ناسازگار می بینند در دورترین نقطه از طیف چپ قرار دارند، بنابر این آنها خواهان یک تغییر آنی و عمیق در نظم موجود بوده و از هر چیز جدید و متفاوت حمایت می کنند. تندروها در زمینه های مختلف با یکدیگر تفاوت دارند، اما مهم ترین تفاوت آنها در ابزاری است که برای به دست آوردن تغییرات مورد نظر به کار می گیرند.

طیف راست با ناخشنودی کمتری در مقایسه با تندروها، خواهان تغییرات اساسی در روش لیبرالها می باشند. لیبرالیسم از یک پایه فلسفی برخوردار است که به دو عرصه کلاسیک و معاصر تقسیم شده است. در حالی که لیبرالهای کلاسیک گرایش به تأکید بر فرد و حقوق مالکیت دارند، لیبرالهای معاصر جامعه را به صورت جمع دیده و بر حقوق بشر تأکید دارند. اما هر دوی آنها به برابری، آگاهی، رقابت و خیرخواهی بشر باور دارند.

میانه روها در جامعه بدی و شر کمتری می یابند، و بی میلی آنها به تغییر تنها در مورد محافظه کاران مصداق دارد. محافظه کاران که در جنبه های مختلف با لیبرالها تفاوت دارند، اعتقاد زیادی به اخلاق ندارند. در نتیجه، محافظه کاران به تلاش هایی که برای «تغییر» صورت عمل به خود می گیرد، شک دارند. زیرا از آن می ترسند که مداخله بیجا همه چیز را از آنچه که هست بدتر کند.

اگر چه هر کدام از موقعیتهای پیشین در طیف سیاسی بنابر سرعت، عمق و روش لازم برای تغییر با یکدیگر تفاوت دارند، اما همه آنها از اصلاحات «پیشرفت گرایانه» در جامعه حمایت کرده و آن رامی پذیرند. بدین سان، هر کدام از آنها تغییر در جامعه را با ابتکارات متفاوتی پیشنهاد می کنند. در مقابل، مرتجعان می گویند که سیاست باید معکوس شود و

نهادهای دوره‌های گذشته مجدداً برقرار گردند. مرتجعان ارزشهای جدید را رد کرده و برآنند که جامعه باید رد پای پشت سر خود را گرفته، به عقب بازگشته و نظام سیاسی پیشین را دوباره برقرار کند.

صرف شناخت گرایش و ناسازگاری نسبت به وضع موجود و این که از چه تغییر خاصی حمایت می‌شود، همیشه برای تعیین جایگاه دو طیف سیاسی کافی نیست. هدفی که از تغییری خاص دنبال می‌شود، اغلب از میزان اختلاف عقیده‌ای که نشان داده می‌شود روشن‌تر می‌گردد. این عامل، سؤالاتی را در مورد «ارزش»هایی که توسط افراد در چپ و راست طیف سیاسی تعقیب می‌شود، مطرح می‌کند.

اساساً افراد و گروهها در سمت راست طیف سیاسی، اقتدار، نخبه‌گرایی، و حقوق مالکیت را محترم می‌شمارند. در حالی که در طیف چپ بر آزادی، برابری انسانی، و حقوق بشر تأکید می‌شود. گذشته از عقاید سیاسی، محرکهای دیگری نیز وجود دارند که موجب می‌شوند افراد در طیف چپ یا راست قرار گیرند. عوامل روان‌شناختی از این قبیل هستند. برخی از مردم در زندگی خود خواهان ثبات بوده و با تغییر مخالف هستند. برخی دیگر نیازمند تغییر برای رسیدن به خواسته‌های خود بوده و خود را در طیف چپ می‌یابند. در همین حال هستند کسانی که بادلتنگی می‌خواهند همه چیز به گونه‌ای باشد که در زمانهای گذشته بوده است. اقتصاد نیز نقش خود را دارد. فقرا که چیز اندکی برای از دست دادن در تغییر دارند، ممکن است امیدوار به دستاوردهایی از سیاستهای مساوات طلبانه لیبرالها باشند، در حالی که ثروتمندان ممکن است طرح‌های تغییر را تهدیدی برای منافع اساسی خود ببینند و بنابر این خود را در طیف راست جای می‌دهند. سن و سال نیز عامل دیگری می‌باشد. عموماً افراد جوان که علاقه اندکی به وضع موجود دارند، متمایل به چپ هستند و افراد مسن گرایش به حفظ جامعه به گونه‌ای که هست دارند.^۲

این برداشت از مفهوم طیف سیاسی و همچنین طیف بندی سیاسی در اغلب جوامع سیاسی وجود دارد، اما طیف بندی جریانات سیاسی مختلف اسرائیل از ویژگیهای خاصی برخوردار است. جریانات سیاسی اسرائیل نه فقط در رابطه با دو مفهوم «تغییر» و

«ارزشهای سیاسی»، بلکه همچنین در رابطه با مفهوم «ایدئولوژی» جایگاه خود را در طیف سیاسی اسرائیل تعیین می کنند. اختلافات ایدئولوژیک در اسرائیل نیز عمدتاً حول دو مسئله مناطق اشغالی و بحث پیرامون رابطه دین و دولت متمرکز است.

۲- طیف بندی سیاسی در اسرائیل

بارزترین جلوه طیف بندی سیاسی در اسرائیل نحوه صف بندی احزاب آن است. در این کشور در دوره تاریخی ۹۶-۱۹۹۱ حدود ۱۸ حزب سیاسی فعالیت داشتند و از این میان ۱۴ حزب به طور انفرادی یا ائتلافی در مجلس حضور داشتند. بیشتر احزاب ریشه در دوره «یشوف» (جامعه یهودی فلسطین پیش از تشکیل رژیم اسرائیل) داشته اند.^۳ احزاب متعدد دیگری نیز بعد از استقلال در عرصه سیاسی این کشور ظهور کرده و بعضاً حذف شده اند.

زیست حزبی فعال و به خوبی توسعه یافته اسرائیل سبکی بر گرفته از سنت سیاسی غرب می باشد که در مقایسه با الگوهای بریتانیا و ایالات متحده با چهار مشخصه عمده متمایز می شود. این مشخصه ها ریشه در سازمان صهیونیستی و شرایط دوران یشوف دارند و عبارتند از: «استحکام و سختی سیاستها»، «وسعت فعالیتها»، «مرکز اقتدار» و «کثرت».

استحکام و سختی زیست سیاسی اسرائیل از وجود تعهدات ایدئولوژیک سنگین ناشی می شود. اختلافات ایدئولوژیک، با گسترش فعالیت های حزبی به عرصه های فرهنگی، اقتصادی، آموزشی و رفاهی، موجب دایمی شدن این اختلاف نظر ها می شود. نظام انتخاباتی، با مشخصه نمایندگی سهمیه ای فهرست های حزبی، موجب مرکزیت اقتدار حزبی می شود. زیرا نمایندگان در فقدان پشتوانه محلی برای انتخاب مجدد خود، باید مطلقاً از اقتدار مرکزی حزب تبعیت کنند. کثرت احزاب سیاسی در اسرائیل نیز ناشی از سهمیه ای بودن نمایندگی و اختلاف نظر هایی است که در مورد مسائل مختلف وجود دارد. این مزیت نظام انتخاباتی اسرائیل که در آن احزاب کوچک نیز می توانند تعدادی از کرسی های مجلس را به خود اختصاص دهند، موجب شده است که احزاب کوچک بیشماری در انتخابات شرکت کنند. همچنین دایماً مجموعه ای از احزاب و گروه های ناپایدار، انشعابی و گروه های

اصلاح طلبی که موقتاً در کنار هم قرار گرفته اند، وجود داشته اند. احزابی کوچک که وابسته به شخصیتهای خاص آن امکان حضور می یابند. در سه دهه اول موجودیت اسرائیل گروه بندی کارگر و پس از آن گروه بندی کارگر و لیکود در کنار یکدیگر توانسته اند ثبات لازم را در عرصه سیاسی این کشور حفظ کنند.

به رغم اینکه گفته می شود واقعیات سیاسی جامعه سیاسی حکایت از آن دارد که اجماع نظری عمومی بین احزاب در مورد هویت و حیات ملی وجود دارد، اما اختلافات عمیقی نیز بر سر موضوعات اقتصادی، اجتماعی، مذهبی، اخلاقی، و سیاست خارجی وجود دارد.^۴ این اختلاف نظر ها نه فقط موجبات صف بندی قطبهای عمده چپ و راست را فراهم می آورد، بلکه صف بندیهایی را نیز در میان خود احزاب چپ گرا یا راست گرا به خاطر شدت و ضعف طرفداری از سیاستهای چپ گرایانه یا راست گرایانه به وجود می آورد. بدینسان کثرت احزاب اسرائیل با گرایشهای متنوع موجود می تواند طیف سیاسی این کشور را از راست افراطی تا منتها الیه چپ این طیف پر کند.

در نظام سیاسی - حزبی اسرائیل دو جریان اصلی و تعیین کننده وجود دارد. جریان راست، تحت عنوان «گروه بندی لیکود»، و جریان چپ تحت عنوان «گروه بندی کارگر»، که ابتکار عمل بازی قدرت در عرصه سیاسی این رژیم را در اختیار داشته و به نوبت یا در کنار هم قدرت سیاسی را در اختیار می گیرند. جریان چپ تحت رهبری حزب کارگر، متشکل از احزاب کارگر و میرتص (که خود شامل احزابی چون شینوی، مپام و راتس است) می باشد. این جریان را می توان حاصل جنبش تجدید نظر طلبان صهیونیست و احزاب اصلی آن حروت و لیبرال در قالب لیکود دانست.

«راست رادیکال که حاصل جنبشهای افراطی دوره یشوف و بعد از آن است و احزابی چون تسومیت، کاخ، مولیدت و جنبش گوش آمونیم را در بر می گیرد؛ و «راست معتدل» که محصول تغییر و تحول در مواضع احزاب فرا ارتدوکس اسرائیل در دودهه اخیر بوده، احزابی چون آگودات اسرائیل، شاس و دیگل هتورا را شامل می شود.

۳- جریان چپ

(۳-۱)- جنبش صهیونیستی کار

جناح چپ اسرائیل عمده‌تاً حاصل «جنبش صهیونیستی کار» است که سابقه آن را در سالهای دهه ۱۸۷۰ می‌توان دید. اگر چه به هنگام برگزاری اولین کنگره صهیونیسم در «بال» سوئیس، اثری از سوسیالیسم نبود، اما تنها پس از چند سال احزاب صهیونیست - سوسیالیست توانستند نقش محوری در «بازخیز ملی» یهود را به عهده گرفته و در عرض زمان اندکی بیش از سه دهه، صهیونیسم کارگری را به عنوان قوی‌ترین نیروی سیاسی صهیونیسم مطرح کنند.^۵ اولین یهودیان سوسیالیست شدیداً تحت تأثیر سوسیالیسم روسی و رهبران آن قرار گرفتند. اما فقدان تجانس بین یهودیان و جامعه روسیه مانع از ادغام آن در درون سوسیالیسم روسی شد و بنابر این، اندیشه سوسیالیست - صهیونیست راه خود را جدا کرد و به طور مستقل نمایان شد.

«نحمان سیرکین»^(۱) (۱۸۶۸-۱۹۲۴) نخستین پیام آور و رهبر صهیونیسم کارگری بود. نظریه‌های وی پیچیده‌تر از یک دیدگاه مارکسیستی بود و تأثیر عمده‌ای بر بسیاری از معاصران چپ‌گرای آن داشت. از دیدگاه وی، «بین‌المللی شدن» هدف نهایی و اجتناب‌ناپذیر تاریخ است، اما استقلال ملی نیز مرحله و قدمی ناگزیر برای رسیدن به آن می‌باشد و یک دولت مستقل گامی تاریخی و ضروری برای حل مسئله یهودی می‌باشد. «سیرکین»، رهبری بورژوازی صهیونیسم را رد کرد و معتقد به یک جنبش خالص توده‌ای برای رسیدن به این هدف بود. وی صهیونیسم فرهنگی «عام»^(۲) را رد می‌کرد. او کاملاً مارکسیست نبود اما منازعه طبقاتی را به عنوان یکی از موضوعات اصلی تاریخ یهود تلقی می‌کرد.

بر خلاف حزب «کارگران سوسیالیست یهود روسیه»، که حل مسئله یهودی را در موفقیت سوسیالیسم در سطح جهان می‌دانست، «گروههای کارگری» راه حل را در صهیونیسم جستجو می‌کردند. از این رو در «جنبش کارگران صهیون» (بو عالی تیسون) که

1. Nehman syrkin
2. Ahnad Haam

توسط «پیربوروکوف» (۱۹۱۷-۱۸۸۱) بنیانگذاری شد، گرد آمدند. در موج دوم مهاجرت، در سالهای بین ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۴، ۳۵ تا ۴۰ هزار مهاجر از روسیه، کشورهای اروپای شرقی و اتریش (با میانگین ۳ هزار نفر در سال) به فلسطین شتافتند. ویژگی برجسته این مهاجرت، صبغه کارگری آن بود. بیشتر آنها عضو اتحادیه کارگری صهیونیستی بوده و چندین اتحادیه مانند اتحادیه کارگران در سازمان کشاورزی یهودا (در سال ۱۹۱۱) را در فلسطین بنیان نهادند.^۶

این کارگران در دو گروه رقیب تحت عناوین «بوعالی تیسون» و «هابوعیل هاتسعیر» سازمان یافتند که هر دو در زمستان ۱۹۰۵ موجودیت یافته بودند. بوعالی تیسون در سال ۱۹۴۲ حزبی ایدئولوژیک با سنت سوسیال دمکراتیک بود و هابوعیل هاتسعیر به عمل گرایی باور داشت.^۷ در کنفرانس لاهه (۱۹۷۰)، اتحادیه جهانی کارگران صهیون با طرح «اوگاندا» مخالفت کردند و گروههایی چون «کارگران جوان»، «نگاهبانان جوان» و «کار متحدان» را تأسیس کردند^۸ که هدف آن متحد کردن و سازمان دادن کلیه کارگران یهودی، ارتقای سطح زندگی آنان، و نمایاندن مشکلات و نظریات آنها و تعالی بخشیدن به آمال و آرزوهای صهیونیستی بود.

در سال ۱۹۳۰، از ادغام دو حزب «اتحادیه کار» (آحدوت هعفودا) و کارگران جوان (بخشی از هیستادروت) تأسیس شد. «آحدوت هعفودا» در سال ۱۹۴۴ از حزب مپای جدا شد و سپس با بعضی از گروههای دیگر ائتلاف کرد و در سال ۱۹۴۸ حزب «متحد کارگران» معروف به «مپام» را تشکیل داد. بدین ترتیب، همزمان با تشکیل دولت اسرائیل، دو حزب کارگری در صحنه سیاسی آن وجود داشت: حزب بزرگتر مپای، با گرایش سوسیالیستی عمل گرایانه و حزب کوچکتر، مپام با گرایش سوسیالیست - مارکسیستی.^۹ اما در پی اختلافات درون گروهی در مپای «اتحادیه کار - کارگران صهیون» و «فهرست کارگران اسرائیل» (رافای)، استقلال یافتند و تعداد احزاب کارگری اسرائیل را به چهار حزب رساندند. مپای به همراه اتحادیه کارگران صهیون اولین گروه بندی احزاب کارگری (معراخ ۱) را به وجود آورد. در سال ۱۹۶۸، سه حزب مپای، اتحادیه کار و رافی در یکدیگر ادغام شده و حزب «کارگر اسرائیل» را

به وجود آوردند و با ادغام حزب کار اسرائیل و میام در سال ۱۹۶۹ (معراخ ۲) به وجود آمد که تاکنون پا برجاست.^{۱۰}

(۳-۲) احزاب کارگری

ماپای

حزب سوسیال - دمکرات کارگران اسرائیل، بزرگترین حزب اسرائیل از هنگام پیدایش آن می باشد که در سال ۳۰-۱۹۲۹ با وحدت هابوعیل هاتسعیر و احدوت هعفودا شکل گرفت و در سال ۱۹۸۶ در اتحادیه دیگری با احدوت هعفودا و رافی حزب کارگر اسرائیل را تشکیل داد. ماپای از جمله احزاب دیرپای اسرائیل از هنگام استقلال آن بوده و به عنوان محور همه ائتلافهای چپ عمل کرده و نقش تعیین کننده ای در شکل دهی به سیاست خارجی و مسائل دفاعی و مالی اسرائیل داشته است. در واقع تصمیمات عمده در این عرصه ها، برای مدتها، در داخل ماپای اتخاذ می شد، نه از طریق یک فرایند میان حزبی. مهارت بی نظیر اعضای ماپای در جذب ایده ها، سیاستها و انشعابها، در کل میزان بالایی از ثبات را در سیاست اسرائیل تضمین می کرد. این حزب، اتحادیه های تجاری، هیستادورت، مجلس و آژانس یهود را تحت سیطره خود داشت و قوی ترین حزب چه در جنبش جهانی صهیونیست و چه در ساخت انتخاباتی یهودیان فلسطین به شمار می رفت.^{۱۱} گرایش اصلی این حزب سوسیالیسم عمل گرایانه بود که با مارکسیسم فاصله زیادی داشت.^{۱۲}

جایگاه برتر ماپای در اصول اساسی برنامه دولت اسرائیل تبلور یافته است. به گونه ای که اصول پنجگانه سیاست خارجی سال ۱۹۴۹ و همچنین برنامه های اعلام شده در سال ۱۹۵۱ چیزی جز برنامه های ماپای نبود و اصول هشتگانه اعلام شده از طرف ماپای در مبارزات انتخاباتی ۱۹۵۹ و ۱۹۶۱ در اصول سیاست خارجی اسرائیل گنجانده شده و آن را به این شکل درآورد:

۱- خلع سلاح عمومی و کلی و صلح جهانی

۲- صلح (عدم پیمانهای تهاجمی) با همسایگان عرب

۳- خلع سلاح عمومی و کلی (منطقه خاورمیانه)

۴- همکاریهای بین المللی طبق اصول سازمان ملل متحد

۵- دوستی با همه دولتهای صلح طلب

۶- دوستی با ملل آسیا و آفریقا

۷- حق یهود برای یاری و بازگشت به اسرائیل

۸- گرد هم آوردن تبعیدیها

۹- حاکمیت، یکپارچگی سرزمین و استقلال

۱۰- دموکراسی.^{۱۳}

به هر ترتیب بعد از ۱۹۶۶ و با تشکیل معراخ (گروه بندی مایای و احدوت هعفودا)، احزاب دیگر نیز توانستند در شکل دهی به اصول سیاست خارجی اسرائیل نقش بازی کرده و تکتازی و اقتدار مایای را زیر سؤال برند.

احدوت هعفودا

حزب ناسیونالیست چپ در مورد اختلافات اعراب - اسرائیل نظامی گرا و مصالحه ناپذیر می باشد. احدوت هعفودا در مقایسه با مایای، نظامی گرایی، ناشکیبایی و پویایی بیشتر، و مردانی جوان تر داشته و البته در عین حال انشعابی از صهیونیسم کارگری بوده است. احدوت هعفودا بیشتر از مایای و کمتر از مپام به عقاید سوسیالیستی تعهد داشته و ناسیونالیست تر از مپام و عمل گراتر از هردوی آنها بوده است. در یک اصطلاح نموداری، مپام سوسیالیست چپ، مایای سوسیال دمکرات و احدوت هعفودا ناسیونالیست چپ می باشند. این موقعیت میانه در مرکز چپ طیف سیاستهای اسرائیل همچنین نشانگر خواسته های سیاست خارجی احدوت هعفودا نیز می باشد.

در سطوح جهانی و دو جانبه، احدوت هعفودا شبیه مپام می باشد. موافق اتحاد با ایالات متحده نیست و خواهان بازگشت به یک سیاست مستقل و غیر انطباقی، حامی همزیستی مسالمت آمیز و ممنوعیت تسلیحات هسته ای است. از دیدگاه این حزب مرزهای

۲۹ نوامبر قطعنامه تقسیم ۱۹۴۷ سازمان ملل و مفهوم «دولت کوچک دو ملیتی» مطلق هستند. هیچ گونه مصالحه در مورد سرزمین نباید انجام گیرد. آوارگان عرب باید در سرزمینهای بدون استفاده کشورهای عرب اسکان یابند. اسرائیل باید برای کمک به صلح در چارچوب مذاکرات صلح، آماده باشد. در عین حال ارتش و امنیت باید تقویت شود و در صورت لزوم قاطعانه اقدام گردد.^{۱۴}

پیام

حزب صهیونیست - مارکسیست کارگران متحد، در سال ۱۹۴۸ با اتحاد «هاشومیر هاتزایر» و احدوت هعفودا شکل گرفت. این اتحاد پایدار نماند و در مورد مسائلی چون موضع گیری در مقابل اتحاد شوروی سابق، عملیات نظامی ضد کشورهای عربی مجاور و پذیرش عضویت اعراب در هیستادورت، دچار اختلاف و افتراق شد. احدوت هعفودا در سال ۱۹۵۴ از پیام جدا شد، در سال ۱۹۶۹ به رهبری حزب کارگر به معراخ پیوست، در سال ۱۹۸۸ کناره جست و در سال ۱۹۹۲ با «راتس» و «میرتص» ادغام شد.^{۱۵}

پیام در سه مورد در مواضع و عقاید ایدئولوژیکی و سیاسی خود تجدید نظر کرده است. در مرحله نخست (۱۹۶۹-۱۹۴۸)، ایدئولوژی حزب ترکیبی از اندیشه صهیونیسم و مارکسیسم بود. از لحاظ سیاسی مواضع آن با مایای، در مسائل داخلی و خارجی و در قبال اعراب، اختلاف شدید داشت و مشارکت با احزاب لیبرال و دینی را به جای احزاب چپگرا رد می کرد. از نظر اقتصادی نیز بر همکاری سه بخش دولت، هیستادروت و بخش تأکید داشت. در مرحله دوم (۱۹۷۴-۱۹۶۹)، ضمن بازنگری در مواضع فکری و سیاسی به ویژه به دنبال جنگ ژوئن ۱۹۶۷، اندیشه مارکسیستی و مواضع حزب کارگر در پیش گرفته شد. اما همچنان گرایش به سوسیالیسم، دفاع از حقوق کارگران و اقشار فقیر، میانه روی و تمایل به صلح در حزب وجود داشت. با پیوستن به معراخ، مواضع قبلی تا حدود بسیاری تغییر یافت و تأثیر خود را از دست داد.

در مرحله سوم (۱۹۸۴ به بعد)، پیام سعی کرده است هویت و نقش خاصی برای خود

به وجود آورد و خصوصاً در امور اجتماعی مواضع خود را تشدید کرده است. از جمله: مسائل مربوط به مناطق اشغالی، شهرک سازی، حقوق ملت فلسطین، صلح با اعراب و تکیه بر مساوات میان شهروندان یهود و عرب های مقیم رژیم صهیونیستی، از اصول کلی میام می باشد.^{۱۶} در مبارزه انتخاباتی سال ۱۹۹۲، میام در ائتلاف با «شینوی» و «راتس» فراکسیون پارلمانی میرتص را تشکیل داد تا در راستای وحدت بخشیدن به نیرو های صلح یهودی در اسرائیل جهت احراز کرسیهای بیشتر در پارلمان، زمینه شکست لیکود و پیروزی کارگر را فراهم کند.

میرتص

برنامه انتخاباتی میرتص در انتخابات سال ۱۹۹۲ به این شرح بود:

- ۱- اعتراف به حقوق فلسطینیان در تعیین سرنوشت خود در کرانه باختری و نوار غزه؛
- ۲- احترام به تصمیم ملت فلسطین در مورد سرنوشت خود (در چارچوب کنفدراسیون با اردن، یا به طور مستقل) با توجه به مسائل امنیتی؛
- ۳- پذیرفتن مذاکره با «ساف»، مشروط بر آنکه ساف اسرائیل را به رسمیت شناخته و با تروریسم مخالفت کند؛
- ۴- توافق صلح با اعراب طی پیمانهای مرحله ای و اعطای خود مختاری به مناطق اشغالی در قالب هدفی زودرس و یافتن راه حلی موقت به منزله رسیدن به راه حلی نهایی و همیشگی؛
- ۵- توقف فوری شهرک سازی یهودی؛
- ۶- آمادگی برای پذیرش راه حلی میانه و معقول در مورد جولان؛
- ۷- تدابیر امنیتی و خلع سلاح مناطقی که اسرائیل از آن عقب نشینی می کند؛
- ۸- قدس پایتخت اسرائیل بوده و قابل تجزیه نیست و پس از انعقاد پیمان صلح کلیه مسائل دینی و قومی لحاظ خواهد شد.^{۱۷}

کارگر

حزب کارگر اسرائیل به عنوان رهبر و مظهر جریان چپ اسرائیل از اتحاد سه حزب میپای، احدوت هعفودا و بوعالی تیسون و رافی در سال ۱۹۸۶ تشکیل شد. حزب کارگر یک حزب سوسیال دمکرات صهیونیستی است که در واقع ساختار و محور اصلی آن همان حزب میپای می باشد. احزاب کارگری به رهبری میپای و بعداً حزب کارگر تا سال ۱۹۷۷ قدرت سیاسی در اسرائیل را در اختیار داشتند. و در انتخابات ۱۹۸۴ و ۱۹۸۸ نیز در دولت ائتلافی با لیکود شریک شدند. در انتخابات ۱۹۹۲، حزب کارگر دوباره قدرت را در اسرائیل به دست گرفت. در انتخابات ۱۹۶۶، این حزب در ائتلاف با حزب میرتص از جناح راست به رهبری لیکود شکست خورد، اما در انتخابات ۱۹۹۹ به رهبری «ایهود باراک» به پیروزی رسید.

برنامه های حزب کارگر در انتخابات سیزدهم، نماینده نظرات و مواضع احزاب مختلف کارگری بود که به این شکل اداره شد: اعلام آمادگی برای مذاکره با شخصیت های فلسطینی که اسرائیل را به رسمیت می شناسند، مخالف تروریسم هستند و قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ را قبول دارند، اعتراف به حقوق فلسطینیان، تحقق صلح در مراحل زمانی متعدد، مشارکت اردن در مذاکرات، باقی ماندن قدس و دره اردن و شمال غرب بحر المیت به عنوان مرزهای امنیتی اسرائیل، حفظ مناطق حیاتی مانند اطراف قدس و «گوش هتسیون»، توقف روند شهرک سازی به استثنای قدس و دره اردن، حفظ آبادیهای یهودی نشین در مناطق مورد عقب نشینی اسرائیل و حل مشکل پناهندگان فلسطینی خارج از فلسطین اشغالی راه حل منطقه ای در مورد سوریه، ادامه سلطه اسرائیل بر شهرکهای یهودی نشین در جولان، ایجاد تضمین برای منافع امنیتی اسرائیل از طریق خلع سلاح مناطق وسیع و کاهش نیروهای نظامی. در مورد لبنان نیز این حزب قایل به انعقاد پیمان صلح با آن، آزادی لبنان از نفوذ و سیطره سوریه، خروج نیروهای بیگانه و تروریست از آن، توقف اقدامات تروریستی و دفاع از مرزهای شمالی اسرائیل از طریق ایجاد نوار امنیتی در جنوب لبنان و دیگر ترتیبات امنیتی بود.^{۱۸}

حزب کارگر و به تبع آن جناح چپ اسرائیل نشان داده است که در راستای وصول به

اهداف سیاست خارجی روش و تاکتیکهای خاص خود را به کار می گیرد. گرایش به یک راهبرد تهاجمی به رغم اعلام سیاستها و راهبرد های دفاعی و عملکرد متناقض با برنامه های اعلام شده در انتخابات از جمله مشخصه های همین حزب می باشد.

۴- جریان راست

(۴-۱) جنبش تجدید نظر طلبان صهیونیست (راست ناسیونالیست)

جنبش تجدید نظر طلبان صهیونیست زمانی ایجاد شد که از دیدگاه حامیان این جنبش شرایط سختی صهیونیسم را احاطه کرده بود، بدین گونه که: «حکومت بریتانیا در فلسطین در کل به هیچ وجه نسبت به صهیونیسم جانبدارانه نبود و اعراب نیز فعالانه با آن خصومت می ورزیدند. اعلامیه بالفور به تدریج رو به فرسایش می رفت، مهاجران به نسبت اندک بودند و کشاورزی و صنعت به کندی گسترش می یافت. سازمان صهیونیستی ذخایری برای سرمایه گذاریهای عمده نداشت. آنچه هرتزل رؤیایش را داشت به خطر افتاده و آینده ای مبهم داشت. رکود و در برخی جنبه ها فرسایش وجود داشت. در همین حال اشارات نامیمون اروپا نشانگر آن بود که موقعیت جوامع یهود حتی بیشتر پر مخاطره می شد. یهود آزاری بیش از جنگ جهانی اول تندتر شده و گسترش یافته بود، بحران اقتصادی دهه ۱۹۳۰ که کشوری را پس از کشوری دیگر در برمی گرفت، تند بادی سیاسی را فراهم آورده و فضایی تاریک ایجاد می کرد.

در چنین شرایطی، نارضایتی نسبت به سیاست صهیونیسم رسمی گسترش یافت. رهبران صهیونیسم به سستی و عدم ابتکار متهم شدند، و وایزمن شخصاً مسئول عقب نشینیها شناخته شد و مورد اتهام ناتوانی در تصمیم گیری، اتکای مفرط به بریتانیا، اتخاذ یک صهیونیسم مینیاتوری جدید، و خیانت در میراث هرتزل قرار گرفت. لهستان، جایی که یهودیان در آن بحرانی ترین وضعیت را داشتند، عرصه زایش جنبش و مشرب تجدید نظر طلبی صهیونیستی گردید و به سرعت به کشور های دیگر گسترش یافت. رهبری این جنبش را «ولادیمیریوگنی ژابوتینسکی» به عهده داشت.^{۱۹}

ولادیمیر یوگنی ژابوتینسکی متولد ۱۸۸۰ اودسا، جنبش و سازمانی را بنا نهاد که قصد آن داشت تا تحت عنوان «تجدیدنظرطلبان صهیونیست» منجی صهیونیسم روبه زوال حییم وایزمن باشد. زیرا ادامه حیات صهیونیسم منوط به ظهور انواع گروههای تروریست و نژادپرست بود که بنیانگذار همه آنها را باید سازمان تجدیدنظرطلبان صهیونیست دانست. این سازمان با هدف اجرای «مشت آهنین»، در راه نیل به مقصود بانی گروههایی تروریستی مثل «هاگانا»، «اشترن»، «ایرگون» و «بتار» محسوب می شود. مناخیم بگین و اسحاق شامیر نیز از آموخته ها و پرورش یافته های این مکتب هستند که نقش بسزایی در تحکیم پایه های سیاست مشت آهنین داشته اند.^{۲۰} بعدها در سال ۱۹۴۸، مناخیم بگین به همراه گروهی از جنگجویان ایرگون، حزب «حروت» را بنیان نهاد که پیرو عقاید اصلاح طلبان و یک حزب راستگرای افراطی می باشد. حروت یکی از احزاب اصلی و محوری گروه بندی لیکود بوده است.

تجدیدنظرطلبان به رهبری ژابوتینسکی اصولی برای جنبش صهیونیسم ارائه دادند که به عنوان بخش عمده ای از مبنای تفکر راست در اسرائیل ماندگار بوده است:

۱- خارج نساختن شرق اردن از محدوده سرزمین قومی فلسطینیان. شرق اردن باید جزیی از دولت یهود باشد و بریتانیا به تعهدات خود مبنی بر تشکیل دولت یهودی در دو طرف رود اردن توجه داشته باشد؛

۲- برخورد شدید با اعراب و پاسخ شدید به تظاهرات و فعالیتهای مخالف آنها در اعتراض به طرح صهیونیستی و اعلام این مطلب که آنها جایی در دولت یهود ندارند؛

۳- عدم ایجاد قید و بندهایی در خصوص مهاجرت به هر شکلی که باشد؛

۴- اعتراض به سیاست خرید زمین و تقاضای مصادره تمامی اراضی غیر مزروعی فلسطینیان و تشکیل ذخیره ای از اراضی و قرارداد آن تحت اختیار جنبش صهیونیستی؛

۵- اعتراض به اصل تملک کلی صهیونیستها نسبت به اراضی و تقاضای ایجاد مالکیتهای کوچک؛

۶- جلوگیری از گسترش اتحادیه های کارگری و رشد اقتصادی آن.^{۲۱}

حزب «آزادی» در سال ۱۹۴۸ توسط تجدید نظر طلبان به عنوان جایگزین قانونی «اتسل» (سازمان ارتش ملی) تشکیل شد. در واقع حروت با افول جنبش تجدید نظر طلب ولادیمیر ژابوتینسکی (۱۹۴۰-۱۸۸۰) به مثابه میراث دار آن تشکیل شد. هدف بگین در ایجاد حروت حمایت از برنامه تجدید نظر طلبها در جامعه سیاسی جدید حکومت اسرائیل بود. حروت از حقوق جدانشدنی اقامت یهودیان در جای جای اسرائیل و تمامیت ارضی و تاریخی آن شامل کرانه باختری حمایت می کند. دیگر سیاستهای این حزب شامل حداقل دخالت دولت در اقتصاد و ایجاد سرمایه گذاری آزاد برای جذب سرمایه های عمده و آزاد و همچنین حق اعتصاب می باشد. توان انتخاباتی حروت عمدتاً ریشه در طبقات تهیدست «اشکنازیم» و «سفارادیم» دارد.

حروت نگرش آشکار ناسیونالیسم یهودی دارد، عمدتاً بر خشونت تکیه دارد تا فرایندهای دموکراتیک، سرسختی در دستیابی به ادعای تاریخی «ارض اسرائیل» دارد و شارح برتو «الحاق گرایی» یهود بوده است.^{۲۲} نگرش جهانی حروت تحت الشعاع علایق آن به اسرائیل و خاور نزدیک است. «یاکف مریدور»، مرد دوم اتسل و رهبر ارشد پارلمانی این حزب، دیدگاههای این حزب را به روشنی بیان کرده است: «دولت فعلی اسرائیل تنها بخشی از سرزمین تاریخی اسرائیل را به گونه ای که در کتاب مقدس آمده و به طور وسیع سرزمین تحت قیمومت که هر دو سوی رود اردن را شامل می شود، در اختیار دارد. بنابر این، هدف اولیه سیاست خارجی ایجاد دوباره اسرائیل تاریخی با آزادی دو طرف رود اردن می باشد و تا وقتی این سیاست اجرا نشود، اسرائیل هرگز روی خوش نخواهد دید.»

در راستای رسیدن به این هدف، مریدور «تعقیب داغ» را پیشنهاد می کرد که بنابر آن در صورت هجوم «غارتگران» به مرزها، باید آنها را تا داخل مرزهای خودشان تعقیب کرد و هرگز بازنگشت. در مورد مسائل جهانی، حروت به یک نگرش واقع گرایانه اولویت می دهد. از نظر مریدور «مسئله تعهد یا عدم تعهد برای اسرائیل که نقش و نفوذی در منازعات جهانی ندارد، اهمیتی ندارد و در موضوعات مختلف اسرائیل باید براساس منافع ملی خود عمل کند.»^{۲۳}

از نظر حروت، تشکیل یک دولت کوچک دو ملیتی، یهودی - عربی، اهانت و خواری برای صهیونیستهاست، اما در صورت وقوع چنین امری، اعراب ساکن باید به عنوان شهروندان اسرائیل قلمداد شوند. علاوه بر این، «وحدت اسرائیل در مرزهای تاریخی خود که شامل شرق رود اردن می گردد، سیاست نظامی ضد کشورهای عربی برای آرام کردن مرزها و جلوگیری از اقدامات فداییان فلسطینی، اقتصاد متکی بر تلاش فردی و رقابت آزاد، تبدیل اقتصاد دولتی هستادروت و خصوصی به اقتصاد ملی، جدایی هستادروت از اتحادیه های کارگری و انتقال مالکیت طرح های آن به جمعیت های تعاونی و تأکید بر ارزش های دینی یهودی، از جمله برنامه های اعلام شده حزب حروت می باشد.^{۲۴}

حزب حروت در سال ۱۹۶۶ تجزیه شد و تعدادی از اعضای آن تحت عنوان حزب «مرکز آزادی» منشعب شدند. حروت با همکاری حزب آزادگان گروه بندی «غال» را تشکیل داد که بعدها محور گروه بندی لیکود گردید.

صهیونیست های عام، طرفداران طبیعی سیاست خارجی غرب گرایی بودند. آنها طرفدار اتحاد با ایالات متحده (در اوایل دهه پنجاه) بوده و ادعای آن را داشتند که اسرائیل بخشی از جهان آزاد است. در سطح منطقه ای، صهیونیست های عام به مایای نزدیکتر و معتقد بود که حضور اسرائیل در خاورمیانه بر حق است. پرداختن به مسئله آوارگان عرب در حوزه وظیفه جهان عرب است و در عین حال اسرائیل باید به دنبال وصول به راه حل صلح با همسایگان خود باشد.^{۲۵} به هر ترتیب، صهیونیست های عام و پیشرفت گرایان در سال ۱۹۶۱ در هم ادغام شدند و حزب واحدی به نام «لیبرال» را تشکیل دادند. در سال ۱۹۵۶ پیشرفت گرایان تحت عنوان «آزادیخواهان مستقل» از حزب لیبرال جدا شدند. حزب لیبرال نیز در همین سال به یک ائتلاف پارلمانی با حزب «حروت» وارد شد و گروه بندی «غال» را تشکیل داد. در سال ۱۹۷۳ و با پیوستن احزاب جدید از جمله «جنبش زمین» به «غال» حزب لیکود تشکیل شد.

لیبرال

در درون «جنبش ملی یهودی» پیش از «استقلال» اسرائیل، سه جریان عمده سیاسی

وجود داشت. صهیونیسم کارگری، صهیونیسم تجدید نظر طلب و «صهیونیسم عام» که به رغم تنشهای اولیه «جریان سوم» محسوب می‌شد. در بین رهبران این جریان، حییم و ایزمن، رئیس سازمان صهیونیسم جهانی و اولین رئیس «دولت اسرائیل» قرار داشت. حزب صهیونیست عام به همراه «پیشرفت گرایان»، سنت سوم در عرصه سیاسی اسرائیل را بنیان نهادند. صهیونیستهای عام و پیشرفت گرایان سیاستهایی نزدیک به هم داشتند. هر دو از احزاب میانه، نماینده طبقه متوسط، حامی سرمایه گذاری خصوصی، طرفدار حقوق فردی و جدایی دین و دولت بودند و هر دو نیز به غرب و ارزشهای آن گرایش داشتند. مع هذا تفاوتهایی نیز وجود داشت که اساساً به ترکیب اجتماعی اقتصادی آنها مرتبط می‌شد.

صهیونیستهای عام متشکل از بازرگانان، صنعتگران، کشاورزان و پیشرفت گرایان دارای مشاغل آزاد که عمدتاً در رشته های حقوق، پزشکی، آموزشی، و روزنامه نگاری فعالیت داشتند، بودند. به علاوه، رهبران صهیونیست عام ریشه های نژادی قومی متفاوتی داشتند و بنابر این صهیونیسم عام نماینده ترکیبی از بورژوازی طبقه متوسط بود که از مغازه دار کوچک تا صاحب شرکتهای بزرگ را در بر می گرفت و پیشرفت گرایان سخنگوی افزارمندان و حرفه داران محسوب می شدند. پیشرفت گرایان که ریشه در سنت آنگلو ساکسون دارند، حزب لیبرال چپ با گرایش به دولت رفاهی بودند و صهیونیستهای عام در جامعه اسرائیل به نسبت محافظه کار تلقی می شدند.^{۲۶}

(۴-۲) راست رادیکال

ریشه های فکری «راست رادیکال» را می توان در پیش از سالهای ۱۹۴۸ در تاریخ صهیونیسم جستجو کرد. سنت ملی گرایی افراطی «یوری زوی گرینبرگ»، «بریت هابیریونیم ولهی»، میراث رادیکال و لادیمیر ژابوتینسکی و «بتار»، سنت «همگرایی» درون جنبش کارگری، و «مسیح گرایان گسترش طلب»، «راوکوک»، چهار مکتب یا نحله ای هستند که هر یک سهمی در شکل گیری راست رادیکال اسرائیل داشته اند.

جنگ شش روزه ۱۹۶۷ و انعقاد پیمان کمپ دیوید ۱۹۷۸ دو عاملی بودند که عرصه را

برای ظهور راست رادیکال در قالب جنبش‌هایی چون «گوش آمونیم» و جنبش «رابی میر کاهان» آماده کرد و در واقع راست رادیکال از یک شکاف در درون راست ناسیونالیست و به عنوان واکنشی به توافقات کمپ دیوید ۱۹۷۸ که متضمن اعطای امتیازات قابل توجه سیاسی و سرزمینی تلقی می‌شد و رادیکالها با پذیرش آن مخالف بودند، ایجاد گردید. راست رادیکال، یک اردوگاه ناسیونالیست افراطی، قانون گریز، و مخاصم با دموکراسی کثرت گرا بوده و احزاب این اردوگاه برآنند که تنها اسراییلیها و صهیونیستها خالص می‌باشند. آنها جلوه‌های بیگانه ستیزی بسیاری از خود نشان می‌دهند و اغلب بر تبعیضات نژادی و داروینیسیم اجتماعی تأکید دارند.

راست رادیکال بیشترین نفوذ را در فرهنگ و سیاست معاصر اسراییل دارد و این به خاطر نفوذ پیچیده آن بر احزاب عمده اسراییل و قاطعیت استثنایی اعضای آن و موقعیت راهبردی حوزه انتخاباتی آن می‌باشد. از بزرگترین موفقیت‌های راست رادیکال، توان آن در نفوذ بر لیکود و حزب ملی مذهبی بوده است به گونه‌ای که یک چهارم رهبران و اعضای لیکود، جهان را از منظر اولویت‌های ایدئولوژیک و نمادین راست رادیکال می‌بینند. بارزترین مثال در این مورد، آریل شارون است. شخصیتی بسیار فره مند و با پیروانی زیاد، او همچون ایدئولوگ‌های راست رادیکال فکر می‌کند و حرف می‌زند و نفوذ بسیاری در شوراهای حزب لیکود دارد. حزب ملی مذهبی نیز هدف راست رادیکال و بویژه عمل گرایان جوان و مستعد «گوش آمونیم» بوده‌اند. در واقع بین سالهای ۱۹۸۶ و ۱۹۸۸، حزب ملی مذهبی میل به تجدید سازمان ایدئولوژیک کاملی کرد که کاملاً آن را در آغوش راست رادیکال قرار می‌داد. دو عضو از سه عضو اصلی و برجسته حزب ملی مذهبی در کنست از طریق رهبران رادیکال لیکود و حزب ملی مذهبی بر بسیاری از فرا اردو کس‌های «اگودات اسراییل» و «شاس» و به تبع آن صدها هزار اسراییلی اعمال نفوذ می‌کنند. تشکیل «جبهه ارض اسراییل» در سال ۱۹۸۹ به نشانه مخالفت با هر گونه مصالحه سرزمینی از جمله اهرم‌های پارلمانی راست رادیکال به شمار می‌رود.

بنابر این راست رادیکال اسراییل به عنوان مکتبی نفوذی عمل می‌کند که راست

اسرائیل را به سوی ناسیونالیسم افراطی بیشتر، قانون گریزی بیشتر، نظامی گرایی بیشتر و مذهبی شدن بیشتر سوق می دهد. قاطعیت زیاد، عمل گرایی، ایمان زیاد به هدف و مهارت در عمل سیاسی از جمله مشخصات هسته اصلی راست رادیکال است که خود را متعهد به دفاع از «اسرائیل بزرگ» می دانند و هدف خود را به طرق مختلف تعقیب می کنند. موقعیت استراتژیک راست رادیکال در شهرک های کرانه غربی، مهم ترین چیزی است که در اختیار دارد و مهم ترین جلوه الحاق گرایی راست رادیکال می باشد.^{۲۷} از جمله احزاب پارلمانی راست رادیکال می توان به تسومیت، کاخ و مولیدت اشاره کرد.

تسومیت

در سال ۱۹۸۳ حزب تندروی قومی تسومیت، توسط «رافائل ایتان» تأسیس شد. این حزب در زمینه سیاست و امنیت راست گرا و در امور اقتصادی و اجتماعی تمایلات چپ گرایانه دارد. پایگاه اجتماعی آن در میان جوانان، ارتشیان، یهودیان مقیم شهرک های شمالی و نیز اعضای کیبوتس ها و موشافیم است.

تسومیت نسبت به فلسطینیان مقیم اسرائیل رفتاری کینه توزانه دارد و پیروی از آرمانهای «جنبش سرزمین یکپارچه اسرائیل» از مشخصات این حزب است. تأکید بر پایتخت بودن قدس و عدم تقسیم آن، رد هر گونه عقب نشینی از اراضی اشغالی فلسطین و سوریه، افزایش شهرک سازی، قلع و قمع انتفاضه، عدم پذیرش ساف و عدم گفتگو با آن، مخالفت با حکومت فلسطینی در غرب رود اردن، مخالفت با هر گونه خودمختاری فلسطینیان، سلطه کامل اسرائیل بر امور سیاسی، امنیتی و اقتصادی فلسطینیان کرانه غربی و غزه، حل مشکل پناهندگان از طریق اسکان آنها در کشورهای عربی، رد قطعنامه ۱۹۴ مربوط به پناهندگان فلسطین (حق بازگشت)، وضع خدمت اجباری سه ساله برای فلسطینیان مقیم این کشور برای آزمون وفاداری آنان نسبت به رژیم اسرائیل و اخراج آن دسته از فلسطینیان که مخل امنیت رژیم صهیونیستی هستند، از برنامه های این حزب در انتخابات سال ۱۹۹۲ بود.^{۲۸}

کاخ

حزب افراطی، نژاد پرست و فاشیست «کاخ» توسط خاхам میرکاهان در سال ۱۹۷۳ تشکیل شد. کاخ با افکار دینی و با نفرت شدید از اعراب و مبتنی بر ایده فاشیستی و نژادپرستی که در آمریکا وجود دارد تشکیل شده و برای اولین بار در تاریخ اسرائیل شعار طرد فلسطینیان از کلیه مناطق اشغالی را به طور آشکار سرداد. کاخ تفاوتی میان اعراب تابع رژیم اسرائیل و اعراب ساکن مناطق اشغالی قایل نیست.^{۲۹}

مولیدت

مولیدت نیز یک حزب راست گرای قومی و تندرو است که توسط «رحبعام زئیفی» در سال ۱۹۸۸ تأسیس شد. این حزب به کینه جویی نسبت به اعراب مشهور است و تنها وجه تمایز و شعار اصلی آن «ترانسفر» (اخراج فلسطینیان کرانه باختری و غزه) می باشد. پایگاه اجتماعی مولیدت عمدتاً در بین جوانان، نیروهای ارتش و شهرکهای کرانه باختری و سایر مناطق اشغالی است.

(۴-۳) - راست ملایم

راست ملایم محصول فرایندهای سیاسی و فرهنگی همچون تعامل بین گوش آمونیم و مدارس دینی فرارزدوکس، کاهان گرایی، دانشجویان فرارزدوکس، سیاسی شدن «هاباد»، خیزش شاس، و رشد جنبش «تولد دوباره» سفارادی، در دهه اخیر می باشد.^{۳۰} از اوایل دهه ۱۹۸۰، تعاملی توطئه آمیز بین «یشیف» های صهیونیست و مذهبی گوش آمونیم و معلمان فرارزدوکس ضد صهیونیست - نوآموزان یشیفها برای تدریس حقوق یهود، «حالاخا» وجود داشته است. در حالی که اقلیتی از این افراد عقاید مذهبی بنیادی خود را تغییر داده اند، با این حال هر دو طرف اشتراکات آشکاری دارند. آنها اعراب و جناح چپ اسرائیل را به عنوان دشمنان بدخیم خود می شناسند و این مشابهت، «عمل گرایان اردوکس» را به سیاستهای راست گرایان سوق داده است.

از سال ۱۹۷۷، سالی که لیکود برای اولین بار به قدرت رسید، یشیف‌های فرا ارتدوکس از خدمت در نیروهای دفاعی اسرائیل، به خاطر اینکه زندگی خود را صرف مطالعه حقوق یهود می‌کنند، معاف شدند. بخشی از دانشجویان این یشیف‌ها بعدها جذب خرده فرهنگ «کاهان گرایی» و «خسونت»، تحت عنوان «به نام خدا» و سیاستهای تهاجمی راست رادیکال شدند.

«هاباد» نیز بخشی از فرا ارتدوکسی اسرائیل کرانه غربی را اشغال کرد، هاباد بر حقانیت و قدسیت سرزمین اسرائیل شامل سرزمینهای اشغالی جدید تأکید کرده است. اگر چه هاباد سالها به مأموریت بی طرف و آموزشی خود تأکید می‌کرد، اما تشدید منازعه ایدئولوژیکی اسرائیل بر سر سرزمینهای اشغالی به تدریج این جنبش را، با علایم و مبانی راست گرایانه رو به رشدی، به سیاست کشاند. هاباد در رقابتهای انتخاباتی سال ۱۹۹۶ با گرایشهای ضد چپ و ضد عرب و با شعار «نتانياهو خوب برای يهوديان» از نتانياهو حمايت کرد. جنبش سفارادی مذهبی معروف به حزب «شاس»، از هنگام شکل گیری در سال ۱۹۸۴، بیشترین تحول را در بین احزاب سیاسی اسرائیل داشته است. شاس آمیزه بی نظیری از «تقوای فرا ارتدوکسی» و «عمل گرایی زمینی» و اغلب حتی فساد است. پیش از ظهور شاس عمده آرای سفارادی‌ها به لیکود اختصاص می‌یافت، اما شاس مدتها این آرا را از لیکود منحرف می‌کرد. بعدها به تدریج شاس به سمت راست گرایش یافت. این گرایش با مواضع ضد کشیشی برخی لیبرال‌های اسرائیل به ویژه آنهایی که از حزب چپ گرای «مرتص» بودند، شدید شد. جنبش «تولد دوباره» توسط جنبش «توبه» که اکنون به شکل یک گرایش فرهنگی مهم در اسرائیل رخ نموده است، ایجاد شد. حملات تهاجمی به دادگاه عالی لیبرال اسرائیل و طرفداران فلسطینیها، اعم از ساکنان سرزمینهای اشغالی و هم شهروندان اسرائیلی به عنوان بزرگترین دشمنان دولت و ملت، از جمله مشخصه‌های این جنبش است که به تدریج در بطن راست ملایم و به تبع آن جریان راست اسرائیل قرار گرفته است.

به این ترتیب و به دلیل عوامل گفته شده، راست ملایم در دو دهه اخیر رشد کرد. برنامه‌های سیاسی و قانونگذاری ضد کشیشی حکومت «کارگر - مرتص» طی سالهای

۱۹۹۲-۹۶، عاملی برای خودنمایی این نیروی پنهان شد. جدال تندی که توسط راست رادیکال علیه توافقنامه «اسول» آغاز شد، این وضعیت را تشدید کرد. با انگشت گذاری بر «اتحاد نامبارک» بین رابین، پرز و اعراب اسرائیل، «شرکای پنهان» «تروریست بزرگ» یاسر عرفات و سازمان آزادیبخش فلسطین، راست رادیکال اسرائیل توانست راست ملایم را به نفع سیاستهای خود بسیج کند. عملیات اسلام گرایان «حماس» نیز تأثیری مضاعف داشت و این اتحاد احساسی را تحکیم کرد و راه را برای پیروزی تتانیا هو هموار کرد.^{۳۱} اگودات اسرائیل، شاس و دیگل هتورا، از احزاب شاخص این جریان هستند.

اگودات اسرائیل

اگودات اسرائیل جنبش غیر صهیونیست سیاسی، مذهبی و ارتدکس است که در سال ۱۹۱۲ بنیانگذاری شد. این جنبش که به موازات جنبش صهیونیست توسعه یافت در اروپا و در اواخر قرن نوزدهم ایجاد شد و سپس یک مرکز بزرگ و مستقل در فلسطین بنا گذاشت. اگودات اسرائیل به عنوان پاسخی برای رشد روزافزون بدیل های یهودی برای گرایش ارتودکسی، همچون صهیونیسم، روند اصلاحی در اروپای مرکزی و استقلال گرایان «بوند» و «شیمون دوبنو» آغاز شد. جنبش اگودات رسماً در سال ۱۹۱۲ در آلمان بنیان گذاشته شد. «اگودات ارض اسرائیل» نیز در سال ۱۹۱۹ طراحی و پایه گذاری شد که افراطی ترین عناصر ضد صهیونیستی را به نمایش می گذاشت.^{۳۲} از دیدگاه اگودات اسرائیل، مهاجرت به فلسطین و ایجاد حکومت در آن نقطه، کفر و خروج از دین به شمار می رفت. در مقابل، این حزب به تورات و شریعت یهودی به عنوان تنها طریق زندگی یهودیان تمسک جسته و نجات «ملت یهود» و بازگشت به سرزمین مقدس را تنها در ظهور «مسیح منتظر» می دانستند، که طبق مشیت الهی ظهور خواهد کرد و صهیونیسم و تلاشهای بشری در این راستا نتیجه ای نخواهد داشت.

اما اگودات اسرائیل در راستای دریافت امتیازات و برخی معافیتها در جامعه اسرائیل مواضع خود را تعدیل کرد. امروزه اگودات اسرائیل مواضع دوگانه ای نسبت به اسکان در ارض

اسرائیل ارائه داده است: از یک سو ایجاد یک دولت غیر مذهبی در ارض مقدس، روش صهیونیستی آموزش، ارزشها و نمادهای آن و زبان عبری را رد می کند؛ و از طرف دیگر و به ویژه بعد از «همه سوزی بزرگ»، اندیشه محوری بودن اسرائیل در زیست یهود و به عنوان مکانی که می توان در آن و تحت حاکمیت تورات یهودیان را دوباره متحد کرد، پذیرفته است.^{۳۳}

مواضع سیاسی این حزب را می توان در این امور خلاصه کرد: برنامه سیاسی رسمی و افراطی که هماهنگی کامل با برنامه های «هتخیا» و «مفدال» دارد که از جمله می توان به مخالفت با عقب نشینی ارضی حتی از یک وجب از خاک اسرائیل و توسعه اسکان و شهرک سازی اشاره کرد. تعدیل قوانین و انسجام آن با شریعت یهود با یک تفسیر ارتدوکسی و تلاش برای کسب اعتبار بیشتر برای مراکز آموزشی و اجتماعی دینی از جمله مواضع این حزب است که عمده طرفداران خود را در بین «حریدیم» و اشکنازی های ساکن قدس دارد.^{۳۴}

شاس

(حافظان تورات سفارادیم) قبل از انتخابات سال ۱۹۸۴، توسط یهودیان شرقی در درون اگودات اسرائیل و با تشویق خاخام «شاخ»، رهبر معنوی لیتوانی و خاخام «عوفاده یوسف» در مخالفت با سلطه اشکنازی ها بر حزب اگودات تأسیس شد. این حزب افکاری نزدیک به اگودات اسرائیل دارد و تاکنون توانسته است از طریق مانور در بین دو بلوک اصلی قدرت اسرائیل (لیکود و کارگر)، مزایای بسیاری برای طرفداران خود به دست آورد. پایگاه اجتماعی شاس عمدتاً در میان طوایف یهود شرقی، اعم از مذهبی و غیر مذهبی بوده و از اهداف اصلی آن ایجاد جامعه ای بر اساس تعالیم یهود و تورات می باشد.^{۳۵}

دیگل هتوراه

یک حزب متعصب دینی است که اکثر اعضای آن طوایف «لیتوانی» و «حریدی» هستند. این حزب در سال ۱۹۸۸ توسط سران لیتوانی با رهنمودهای خاخام شاخ در اگودات اسرائیل تأسیس شد، اما از آن کناره گرفت. دیگل هتوراه در انتخابات ۱۹۹۲ با اگودات اسرائیل در

تشکل «یهودوت هتوراه» متحد شد و پس از انتخابات، دو حزب بار دیگر در هم ادغام شدند. دیگل هتوراه نسبت به آگودات اسرائیل دارای اعتدال بیشتری، به ویژه نسبت به مسائل مربوط به مناطق اشغالی و قضیه فلسطین می باشد. این حزب موافق عقب نشینی از مناطق اشغالی است و با تشکیل دولت فلسطینی خالی از سلاح نیز مخالفتی ندارد.^{۳۶}

(۴-۴) - لیکود

حزب لیکود در سال ۱۹۷۳ با هدف ایجاد یک تشکل پارلمانی با جهت گیری راست گرایانه در قبال حزب کارگر و دستیابی به حکومت، توسط آریل شارون بنیانگذاری شد. لیکود توانست در انتخابات ۱۹۷۷ پیروز شود و قدرت سیاسی را در اسرائیل در اختیار بگیرد. این حزب از طریق ائتلاف با احزاب دینی و راست گرا، قدرت را تا سال ۱۹۸۴ در اختیار داشت و پس از آن نیز تا انتخابات سال ۱۹۹۲ که در آن حزب کارگر به پیروزی رسید در تشکیل «دولت وحدت ملی» با کارگر شریک بود. اما در انتخابات ۱۹۹۶ به رهبری بنیامین نتانیا هو قدرت را در اختیار گرفت و از سال ۱۹۹۹ که انتخابات زودرس موجبات شکست نتانیا هو را در قبال «ایهود باراک» فراهم کرد، قدرت را در اختیار داشت. حزب لیکود در ابتدا با ادغام دو حزب حیروت و لیبرال، دو حزب کوچک و چند مجموعه کارگری که به جنبش سرزمین یکپارچه اسرائیل منسوب بودند، پدید آمد و در سال ۱۹۹۶ توانست سه جریان راست ناسیونالیست، راست رادیکال و راست ملایم متشکل از احزابی چون حروت، لیبرال، تسومیت، هتخیا، مولیدت، کاخ، آگودات اسرائیل، شاس و دیگل هتوراه را گرد هم آورد و در انتخابات پیروزی بنیامین نتانیا هو را میسر کند.

برنامه انتخاباتی لیکود در سال ۱۹۹۶ با انتخابات سال ۱۹۹۲ تفاوت چندانی نداشت. برنامه های این حزب در این سال عبارت بود از: حقوق ملت یهود در سرزمین اسرائیلی ازلی و خدشه ناپذیر است، خواستار تحقق امنیت و صلح برای یهودیان اسرائیل است، اسرائیل حق مطالبه تمامی زمینهای کرانه باختری و نوار غزه را دارد، حفظ پیمان کمپ دیوید، عدم تشکیل دولت مستقل فلسطینی، بدین معنی که تشکیلات خودگردان به مفهوم دولت نیست و

دارای تمامیت ارضی نبوده و حق تعیین سرنوشت ندارد، از سرگیری مذاکرات در مورد اعطای خودمختاری به اعراب و کرانه باختری و نوار غزه، اسرائیل دارای مطامع منطقه‌ای در لبنان نیست، حفظ نوار امنیتی برای امنیت الخلیل، قدس پایتخت اسرائیل بوده و قابل تجزیه نیست، سیطره اسرائیل طبق مصوبه پارلمان دهم بر جولان، و آغاز شهرک سازی در کلیه سرزمینهای رژیم صهیونیستی.^{۳۷}

لیکود، رهبری احزاب راست گرای اسرائیل را بر عهده دارد و مظهر جریان راست اسرائیل می باشد. در گروههای پارلمانی، گروه بندی لیکود نیز در میان احزاب متشکل در آن سهیم شده و هر کابینه دولت لیکود نیز با شرکت رهبران یا نمایندگان هریک از احزاب تشکیل می شود. به این ترتیب هریک از احزاب شرکت کننده در راستای اعمال سیاستهای حزبی و جهت دهی به سیاستهای دولت در آن فعال و تأثیر گذار می باشند.

۵- اشتراکات و اختلافات لیکود و کارگر

در بررسی کلی اصول و مبانی ایدئولوژیک و نحوه عملکرد دو حزب لیکود و کارگر می توان نتیجه گرفت که دو جناح در اصول و همچنین اهداف استراتژیک مشترک بوده و تنها در رویه و ابزار مورد استفاده کم و بیش تفاوتها و اختلافاتی با یکدیگر دارند. ابتدا برخی از اصول اساسی و اهداف راهبردی سیاست خارجی دو حزب و سپس برخی تفاوتهای بین دو حزب را مطرح می کنیم.

(۵-۱)- اهداف راهبردی و اصول مشترک

- ۱- نگرش بدبینانه به محیط خارج و نظام بین الملل؛
- ۲- صهیونیسم و التزام عملی به آن؛
- ۳- استناد به حقوق توراتی در مورد حق یهود بر سرزمین اسرائیل؛
- ۴- نژاد پرستی یهودی؛
- ۵- تلاش برای حفظ و تکامل یکپارچگی، استقلال و امنیت اسرائیل؛

۶- فراخوانی و جذب یهودیان سراسر عالم؛

۷- جلب حمایت و مساعدت کشورهای بزرگ بیگانه به ویژه

ایالات متحده؛

۸- توسعه روابط با کشورهای جهان و به ویژه تلاش برای همگونی و خروج از

انزوا در خاورمیانه؛

۹- «امتناع گرایی»^(۱) در قبال روند صلح به دلایل صهیونیستی و امنیتی؛

۱۰- تلاش برای استقرار «یک صلح اسرائیلی» با اعراب؛

۱۱- حفظ قدس به عنوان پایتخت اسرائیل؛

۱۲- ممانعت از تشکیل یک کشور مستقل فلسطینی و تلقی اردن و فلسطین به عنوان

کشوری واحد؛

۱۳- تلاش برای حفظ و کنترل سرزمینهای اشغالی با اهدافی توسعه طلبانه و امنیتی؛

۱۴- حفظ و گسترش شهرکهای یهودی نشین در سرزمینهای اشغالی به دلایل نفوذی،

امنیتی و گسترش طلبانه؛

۱۵- استراتژی دفاعی مبتنی بر حفظ تفوق و برتری قطعی نظامی.^{۳۸}

دو جریان سیاسی اصلی اسرائیل در مورد اصول اساسی و اهداف استراتژیک مزبور همداستان هستند. آنچه باقی می ماند، برخی مسائل شکلی و روشی و ابزاری است که در راستای وصول به اهداف و آرمانهای مورد نظر به کار گرفته می شود. صهیونیسم اساسی است که همه احزاب و جریانهای سیاسی اسرائیل بر مبنای آن شکل گرفته و تداوم یافته اند. اهداف و راهبردهای صهیونیستی در کنار ویژگیهای خاص جامعه اسرائیل و همچنین نحوه تکوین و شرایط منطقه ای، سیاستگذاران اسرائیل اعم از راست یا چپ را در شرایط و موقعیتهای مشابه تصمیم گیری و اقدام قرار می دهد به گونه ای که اغلب حتی تفاوت چندانی در راهبردهای اقدام دو جناح مشاهده نمی شود و سطح تفاوتها و اختلافات به مسائل تاکتیکی و تکنیکی

۱- نوام چامسکی در کتاب «مثلث سرنوشت»، اصطلاح امتناع گرایی را برای خودداری سنتی احزاب کارگر و لیکود جهت مذاکره و صلح عادلانه به کار می برد، اما به نظر می رسد در سالهای اخیر به میزان زیادی از این امتناع گرایی کاسته شده است.

تنزل می کند. این همسویی به ویژه در مسائل مربوط به سیاست خارجی بیشتر از مسائل داخلی خود را نشان می دهد. تفاوتها و اختلافات مورد نظر نیز عمدتاً ناشی از برخی نگرش های متمایز به محیط پیرامونی است که بازتاب آن در جهت گیریهای سیاست خارجی و ترتیب شئون امنیتی و نظامی خاصی متبلور شده است.

(۵-۲) تفاوتها و اختلافات

ساختار اصلی حزب کارگر از یهودیان اروپای شرقی و مرکزی است و پایگاه اجتماعی آن نیز یهودیان غربی تبار (اشکنازی) می باشد. به رغم تمایلات چپ گرایانه، این حزب عمده آرای خود را از بین طبقات متوسط، یهودیان غربی که جزو طبقات بالا هستند و گروه سنی بالای پنجاه سال کسب می کند. در همین حال، ساختار لیکود از اقشار مختلف ثروتمند، متوسط، و فقیر تشکیل شده و اغلب آنان از یهودیان شرق و متمدن و دارای فرهنگ و موقعیت اجتماعی بالا هستند. گذشته از حمایت یهودیان افراطی و نژادپرست، پایگاه اجتماعی این گروه بندی، جوانان و یقه آبی ها می باشد.

سیاستهای اقتصادی اجتماعی حزب کارگر به گونه ای است که به اقتصاد ترکیبی و رقابتی، متشکل از بخش خصوصی، دولتی، هیستادروت و دادن فرصت برابر اقتصادی به همگان پایبند است و به واگذاری طرحهای اقتصادی دولت به بخش خصوصی و تداوم خدمات اجتماعی و درمانی به مردم از سوی دولت تأکید دارد. اما گروه بندی لیکود قایل به واگذاری شرکتهای دولتی به بخش خصوصی، فروش سهام دولتی در بانکها و در مورد هیستادروت، لیکود معتقد است که ارتباطات موجود میان سندیکاها و کارگری و صندوق بیماران و بازنشستگی باید از میان رفته و دولت عهده دار تأمین اجتماعی و درمانی شود.

مبنای اصلی تفاوت و اختلاف در رویه ها و تاکتیک های سیاست خارجی لیکود و کارگر از آنجا ریشه می گیرد که از دیدگاه افراطی حزب لیکود تنها آنچه یهود انجام می دهد، می گوید یا باور دارد، دارای اهمیت سیاسی است و لذا اهمیت زیادی به روح و وحدت یهود داده، تأثیر عوامل جهان خارج را حداقل می داند و شکستهای خود و جامعه یهود را به عهده

یهودیان «بد و خائن» می‌داند. در اذهان حزب لیکود، جهان خارج چنان بی‌اهمیت تلقی می‌شود که وجود آن تقریباً نادیده گرفته می‌شود. اما از دیدگاه حزب کارگر، جهان خارج وجود دارد و بسته به اهمیت نهادهای نظامی باید تصمیمات مناسب آن اتخاذ شود. به همین خاطر نیاز به انطباق با شرایط موجود دارد. از نظر لیکود، سیاستهای یهود به این معنا نمی‌تواند اشتباه باشد و این به خاطر «فضیلت یهودی» بودن است.^{۳۹}

در عرصه سیاست خارجی و به لحاظ رابطه موجود بین جهت‌گیری امنیتی و اهداف و مقاصد سیاسی، حزب لیکود به شدت با این مفهوم کلازویستی عجین است که جنگ ابزاری است جایگزین دیپلماسی و تحت شرایطی خاص، یک کشور خود را در شرایطی می‌یابد که ناگزیر از کاربرد قدرت نظامی برای حصول به مقاصد سیاسی است. جهت‌گیری دیگر، منکر گزینه جنگ است که خود ناشی از این فلسفه است که دفاع تنها دلیلی است که به لحاظ اخلاقی کاربرد نیروی نظامی را موجه می‌کند. رهیافت انکاری که به شدت توسط کارگر تبلیغ می‌شود، مبتنی بر پذیرش حفظ وضع موجود بین اعراب و اسرائیل می‌باشد. به این ترتیب اگر چه هر دو حزب در عمل گرایشهای تهاجمی و نظامی‌گرایانه دارند، اما حزب کارگر راهبردهای خود را تحت عنوان راهبرد دفاعی تعقیب می‌کند در حالی که حزب لیکود آشکارا رویه ای تهاجمی دارد. استراتژی حزب کارگر در دستیابی عملی به مفهوم توراتی «اسرائیل بزرگ» مزورانه بوده و از طریق سازش و گفتگو در پی حصول به زمان و امکانات مقتضی برای دستیابی به این آرزوست که حتی ممکن است در آینده تعریف جدیدی از انواع سیطره اسرائیل نه از طرق نظامی، بلکه از طرقی چون برتریهای اقتصادی تکنولوژیک (دوره صلح) باشد. اما حزب لیکود در اعلام مواضع تهاجمی و اتخاذ اقدامات و کاربرد نیروهای نظامی و فرصت‌طلبی برای ایجاد «اسرائیل بزرگ» صراحت دارد. هر چند با امضای موافقتنامه‌ای ریور در عمل آرمان «اسرائیل بزرگ» زیرپا گذاشته شد.

در رابطه با ایالات متحده در حالی که حزب کارگر اسرائیل به روابط خاص با ایالات متحده اهمیت زیادی قایل است و در مسائل مختلف سعی دارد با حفظ ظاهر، نظر مساعد و دوستی این کشور را برای خود حفظ کند، اما حزب لیکود به رغم درک اهمیت نقش ایالات

متحدہ در تأمین نیازهای متنوع اسرائیل، برای تأثیر گذاری آمریکا بر تصمیمات حزب نقش کمتری قایل است و لذا هر از چندگاهی در قبال خواسته های ایالات متحده تمارض نشان می دهد.

در مورد اداره سرزمینهای اشغالی، حزب کارگر پیروسیاستی بوده است که به «برنامه آلون» معروف شده و از سوی ایگال آلون پیشنهاد شده بود. اصول اساسی این برنامه دایر بر این بود که کنترل اسرائیل بر بلندیهای جولان، باریکه غزه، بخشهایی از سینای شرقی، بیشتر کرانه باختری (شامل رود اردن)، نواحی گسترده ای در حومه بیت المقدس، و دالانهای متعددی در بخش عربی کرانه باختری پایدار بماند. در اجرای همین برنامه بود که دولت کارگری، به رغم مخالفت صریح تمام دولتها و از جمله در این مورد ایالات متحده، بخش عربی بیت المقدس شرقی و نیز دالانهای مزبور را صریحاً به اسرائیل پیوست. هدف از چنگ اندازی بر دالانها این بود که بخش عربی کرانه باختری پاره پاره شود تا ادامه کنترل اسرائیل بر آن تضمین گردد. بر مبنای طرح آلون و به منظور دوری از مشکلات ناشی از جذب جمعیت غیر یهودی در اسرائیل، رایین در ژانویه ۱۹۸۳ اظهار داشت: «تا جایی که به من مربوط می شود، ما آماده ایم تا حدود ۶۵ درصد از اراضی کرانه باختری و باریکه غزه را که حدود ۸۰ درصد جمعیت در آنها زندگی می کنند پس بدهیم.» با این حال از دیدگاه حزب کارگر، سرزمینهای بازپس داده شده یا تحت تسلط اردن قرار می گیرند یابی دولت باقی می ماند. اما لیکود خواهان گسترش مستقیم حاکمیت اسرائیل بر کرانه باختری است و بلندیهای جولان را عملاً به اسرائیل ضمیمه کرده است. هر چند به رغم مخالفت شدید بخش مهمی از گروهها، رهبری حزب کارگر تمام صحرای سینا را در اجرای موافقتنامه های کمپ دیوید به مصر بازگرداند. لیکودیهها خواهان الحاق کرانه باختری نیستند، بلکه می خواهند با گسترش حاکمیت اسرائیل، ضمن بهره برداری از نیروی کار و مزایای اقتصادی آن، خود را از مشکلات جمعیتی و امنیتی آن نیز خلاص کنند.^{۴۰}

شیوه مرسوم حزب کارگر «اتکا به واقعیتها»، پرهیز از رجزخوانیهای خیلی تند و تیز و تشویق مصالحه و سازش جویی دست کم در نزد افکار عمومی است، در خلوت اما، معمولاً از

چنین موضعی پیروی کرده اند: «اهمیتی ندارد که کفار چه می گویند، مهم آن است که یهودیان انجام می دهند» (بن گوریون)، یا «مرزهای اسرائیل آنجایی است که یهودیان می زنند، نه آنجایی که نقشه ها خطاطی شده است» (گلدامایر). شیوه ای بس کارآمد برای نیل به هدفها بدون راندن افکار عمومی غرب، یا در واقع تجهیز یا برانگیختن هر چه بیشتر حمایت غربیها. اما رهبران لیکود چندان با ارزشهای غربی همساز نیستند و حتی گاهی به دنیای فریبنده «کفار» بی اعتنایی می کنند، کاری که معمولاً غربیها و از جمله آمریکاییها را خوش نمی آید.^{۴۱}

صلح امری است که هر دو حزب اسرائیل خواهان آن هستند. اما نه در این زمان و نه هر صلی، بلکه صلحی اسرائیلی و آن هم به هنگامی که صهیونیسم به خواسته های خود رسیده باشد. حزب کارگر با وقوف به این واقعیت که صلح را نمی توان با زور تحمیل کرد، سعی در دستیابی به مصالحه از طرق دیپلماتیک و به ویژه مبتنی بر ایده «صلح در برابر زمین» دارد. اما لیکود از همان ابتدا طرق تهاجمی و نظامی را برای تحمیل صلح برگزیده و مصالحه ارضی را خیانت می داند. در عمل در حالی که حزب کارگر تحت رهبری رابین و پرز از نوعی میانه روی و مصالحه ارضی پیروی می کرد، لیکود به رهبری بگین و شامیر و سپس نتانیاهو از یک برنامه سخت گیرانه و تأکید بر شهرک سازی و الحاق نهایی سرزمینهای اشغالی حمایت کرده است.^{۴۲}

ب- سیاست خارجی اسرائیل

۱- واقع گرایی

نظریه های مربوط به واقع گرایی سیاست بین الملل، در تعیین سیاست بین الملل و سیاست خارجی کشورها، نقش، جایگاه و اعتبار ویژه دیرینه ای دارد. واقع گرایی، به عنوان یک نظریه، بعد از جنگ جهانی دوم و به مثابه پاسخی به آرمان گرایی بین دو جنگ، وارد محافل علمی شده و تکوین یافته است. اما به لحاظ عملی عمری به درازای تاریخ دارد. گذشته از این که این مکتب توسط چه کسانی و بر مبنای چه اصولی و روشی توسعه یافته است، وجود

دو نحلۀ فکری «واقع گرایی کلاسیک» و «نو واقع گرایی» و به تبع آن دو نگرش و شیوۀ رفتاری «واقع گرایی تهاجمی» و «واقع گرایی دفاعی» در عرصۀ امنیت و سیاست خارجی، مبنای مناسبی برای مطالعه رفتار سیاست خارجی اسرائیل و به صورتی دقیق تر رفتار جریان راست اسرائیل در مقایسه با جریان چپ و تأثیر آن بر «انطباق تهاجمی» سیاست خارجی اسرائیل، فراهم می کند.

«واقع گرایی تهاجمی» بر یک نگرش واقع گرایی کلاسیک استوار است. مبنای فکری واقع گرایی کلاسیک با تأکید بر «قدرت» و «بدبینی» نسبت به ذات بشر معتقد است: قدرت مهم ترین عامل در سیاست بین الملل است، دولتها تلاش دارند قدرت خود را به حداکثر برسانند؛ و آرزوی کسب قدرت ریشه در لذت بشر دارد. به این ترتیب واقع گرایی تهاجمی بر آن است که:

۱- نظام بین الملل منازعه و تهاجم را در بطن خود می پرورد؛

۲- امنیت محصولی کمیاب در عرصۀ رقابت آمیز بین المللی است؛

۳- اتخاذ استراتژی های تهاجمی در راستای کسب امنیت به لحاظ عقلی ضروری است. نگرش «واقع گرایی دفاعی» پیرو منطق ساختار نو واقع گرایی است. نظریه پردازان نو واقع گرا، این مفروض واقع گرایی کلاسیک را که ذات بشر شرور و معطوف به کسب قدرت است، نمی پذیرند و به جای آن بر این باورند که: سیاست بین الملل با خواست دولتها برای بقا در نظام هرج و مرج گونه بین المللی شکل می گیرد. بر این مبنا نگرش دفاعی به امنیت و سیاست خارجی و بین المللی بر آن است که:

۱- نظام بین الملل لزوماً ایجاد کننده منازعه و جنگ نیست؛

۲- راهبرد دفاعی اغلب بهترین مبنا برای امنیت است.^{۴۳}

وجود دو نوع واقع گرایی تهاجمی و دفاعی، محدود به عبارات نظری نظریه پردازان نیست. در واقع اندیشۀ این اندیشمندان محصول تجارب تاریخی و مطالعه شیوۀ رفتاری بازیگران عرصۀ عملی سیاست بین الملل است. رفتار واحدهای ملی که به عنوان درون دادها به عرصۀ نظام و سیاست بین الملل وارد می شود، چیزی جز محصول تصمیمات تصمیم گیران

داخلی و برونادهای نظام سیاست خارجی واحدهای ملی نیست. و آنچه در اینجا و از این منظر مهم است اینکه، بازیگران و نخبگان تعیین کننده سیاست خارجی کشورها را می توان بر مبنای این دو شیوه نگرش، واقع گرایی تهاجمی و دفاعی، از هم تمیز داد و براساس نگرش فلسفی و امنیتی به جهان و موضع گیری در قبال آن، رفتار سیاست خارجی شان را تعیین کرد.

دفاعی یا تهاجمی بودن نگرش و رفتار سیاستگذاران از یک سو حاصل نگرش فلسفی و امنیتی و شرایط محیط عملیاتی آنهاست و از سوی دیگر خود عامل تعیین کننده شیوه رفتاری صلح طلب یا جنگ طلب آنها در سیاست خارجی است.

هر چقدر که سیاستمدارانی با نگرش و شیوه رفتار تهاجمی در عرصه تصمیم گیری یک کشور بیشتر باشد، گرایش به جنگ و عملیات تهاجمی علیه سایر کشورها بیشتر و استعداد برای اتخاذ یک سیاست انطباق تهاجمی بیشتر خواهد بود. و هر چقدر که سیاستمدارانی با نگرش و شیوه رفتاری دفاعی بیشتر باشند، گرایشهای جنگ طلبانه و رفتار تهاجمی کمتر به منصه ظهور خواهد رسید.

در یک تحلیل از رابطه بین اهداف و مقاصد سیاسی، لانیر^(۱) استدلال می کند که دو گونه جهت گیری امنیتی در اسرائیل وجود داشته است،^{۴۴} یکی مرتبط با مفهوم کلاوزویتسی است که جنگ را ابزاری جایگزین دیپلماسی می داند. به عبارت دیگر، تحت شرایطی خاص، یک کشور خود را در شرایطی می یابد که ناگزیر از کاربرد قدرت نظامی برای حصول مقاصد سیاسی است. جهت گیری دیگر منکر گزینه جنگ است که خود ناشی از این فلسفه است که دفاع تنها دلیلی است که به لحاظ اخلاقی کاربرد نیروی نظامی را موجه می کند. جهت گیری مبتنی بر مفهوم کلاوزویتسی که ریشه در یک نگرش واقع گرایی کلاسیک دارد، گرایش امنیتی گروه بندی لیکود است که سیاست خارجی اسرائیل را به سمت تهاجمی شدن بیشتر سوق می دهد. جهت گیری دفاعی امنیت و رهیافت انکار جنگ، حداقل از لحاظ نظری، با گروه بندی حزب کارگر عجین است. هرچند که این گروه بندی در جنگهای

1. Lanir

متعدد تاریخ خود نشان داده است که به سرعت جنگ دفاعی را به تهاجم تبدیل می کند. به علاوه، جهت گیری دفاعی امنیت قابل تفسیر است و در واقع مرز دفاع و تهاجم اغلب مبهم می باشد. با این حال نگرش و رفتار حزب کارگر حداقل از لحاظ نظری به نگرش نو واقع گرایانه نزدیک تر است.

سیاست لیکود از سال ۱۹۷۷ به طور فزاینده ای کلاوزیتری و تهاجمی بوده است. دولت بگین از فلسفه کارگری حفظ وضع موجود یا مذاکره در مورد یک پیمان صلح با اعراب جدا شد. در همان زمان، تأکید فزاینده ای بر کاربرد زور با هدف ایجاد تغییرات ژئوپلیتیکی در خاورمیانه وجود داشت. ایجاد یک «دولت دروزی» به عنوان قسمتی از سوریه و لبنان، یک دولت مارونی مسلط در لبنان و یا یک فدراسیون نژادی در عراق، گزینه هایی بود که به طور تاریخی از سوی لیکود به مباحثه گذارده شد.^{۴۵} مثال بارز طرز تفکر و رفتار عملی لیکود، مداخله در لبنان (۱۹۸۲) بود. در اینجا باید اضافه شود که شیوه نگرش و رفتاری لیکود علاوه بر اینکه در دوره های لیکودی و دوره هایی که دولت ائتلافی با کارگر تشکیل داده، مستقیماً در سیاست خارجی متبلور شده است. در دوره هایی نیز که دولت کارگری به تنهایی قدرت را در دست داشته، به صورت غیر مستقیم، بار تهاجمی سیاست خارجی را افزایش داده است. به گونه ای که رفتار رایین در سال ۱۹۹۲ و تهاجم به لبنان برای پیروزی در رقابتهای انتخاباتی و در قبال برنامه های تهاجمی حزب لیکود بود. مضافاً، شیوه بدیل رفتاری لیکود از سوی حزب کارگر به عنوان یک اهرم فشار و ابزار چانه زنی در مذاکرات با اعراب و حتی گرفتن امتیاز از آمریکا مورد استفاده قرار می گیرد.

۲- اندیشه تهاجم

گفته شد که نگرش واقع گرایی کلاسیک بر مبنای یک برداشت بدبینانه نسبت به ذات بشری و نظامی بین المللی می باشد که اساس جوهره سیاست بین الملل را «قدرت» و عرصه سیاست بین الملل را صحنه منازعات و رقابت جهت افزایش قدرت می داند. این برداشت، سیاستگذاران را به حفظ ابتکار عمل در سیاست خارجی سوق می دهد و در نتیجه، راهبردی

تهاجمی را تشویق می کند. کابینه های اسرائیل چه کارگر و چه لیکود، تاکنون نشان داده اند که از یک چنین دیدگاه، رویه و راهبردی پیروی کرده اند. گذشته از باور و تلاش برای تحقق آرمانهای صهیونیسم، احزاب کارگری رویه ای عمل گرایانه را پیش گرفته، لیکن حزب لیکود علاوه بر آرمان گرایی صهیونیستی، واقع گرایی در سیاست را بر یک اساس و نگرش آرمان گرایانه نسبت به محیط پیرامونی قرار داده است. اندیشه بدبینانه و ریشه های فکری رفتار تهاجمی در سیاست خارجی هر دو حزب کارگر و لیکود را می توان در تفکرات و اظهارات بنیانگذاران و رهبران اصلی دو جریان به وضوح مشاهده کرد. مظهر و بنیانگذار اندیشه تهاجمی در اسرائیل را می توان ولادیمیر ژابوتینسکی و جنبش تجدید نظر طلب صهیونیسم دانست. از دیدگاه ژابوتینسکی باطرق مسالمت آمیز و زورمدارانه می توان در این مسیر گام برداشت. ژابوتینسکی در مقاله ای که تحت عنوان «دیوار آهنین» در تاریخ ۴ نوامبر مجله «راسوی یت» انتشار یافت می گوید:

«... استعمار صهیونیسم در فلسطین دو راه بیشتر در مقابل خود ندارد: یا مقصود را رها کند، یا اراده و خواست سکنه بومی را زیر پا بگذارد و در صورت تمایل به انتخاب شق اخیر چاره ای ندارد جز آنکه علیه اعراب فلسطین متوسل به زور شود. یعنی باید دیواری آهنین از سر نیزه به وجود آورد تا مردم بومی نتوانند جلوی پیشرفت اهداف ما را سد کنند، و بدانیم که غیر از این هیچ اقدام دیگری ما را به مقصود نخواهد رساند...»^{۴۶}

این ایده، مبنای یک راهبرد دیرپا تحت عنوان «دیوار یا مشت آهنین» شد که توسط رهبران بعدی جریان راست اسرائیل اتخاذ شده است. مبنای چنین نگرشی را در افکار شاگرد شدیداً متعصب ژابوتینسکی می توان این گونه دید: «سیاست فن قدرت است... هنگامی که فولاد را با پتک بکوبی همگان از طنین صدایش می هراسند، و هنگامی که از دستکش استفاده کنی، هیچ کس به وجود توپی نخواهد برد... تاریخ را چکمه های سنگین می سازد.»^{۴۷} از دیدگاه وی، «انکار و حتی نادیده گرفتن اندیشه های ژابوتینسکی، یعنی خیانت، زیرا ممکن نیست پابرنه به راه خویش ادامه دهیم در حالی که تاریخ آکنده از دندانهای تیز است»^{۴۸} و این یک نگرش اصیل واقع گرایی کلاسیک است که براساس آن،

راهبرد تهاجم و خشونت قرار دارد. موضع بگین در قبال قطعنامه‌های تقسیم ۱۹۴۷ به شکل جالبتری تعهد به آرمانهای صهیونیستی و یک استراتژی تهاجمی را نشان می‌دهد. بگین در فردای اعلام تأسیس دولت اسرائیل در یک نطق رادیویی گفت:

« امروز شاهد هستیم که ۴ سال مبارزه قوم یهود سرانجام نتیجه موفقیت آمیزی به بار آورد و به تأسیس حکومت اسرائیل منجر شد. ولی این موفقیت فقط در حد تأسیس حکومت بود، نه بیشتر... چرا که هدف غایی بازگرداندن تمام قوم یهود به «ارض اسرائیل» است که خداوند وعده اش را به ما داده است و چون سرزمین خدا داده هم باید به صورت یکپارچه باشد، لذا هر اقدامی برای تکه تکه کردن آن انجام شود، نه یک خیانت، که اقدامی کفرآمیز محسوب می‌شود و هر کس حقوق طبیعی ما را بر سراسر «ارض اسرائیل» به رسمیت نشناسد، درست مثل این است که حقوق فعلی ما بر بخشی از فلسطین را نیز انکار کرده باشد... ای خدای اسرائیل! به سربازانت قدرت و به شمشیرهایشان برکت عطا کن تا بتوانند وعده‌های ترا جامه عمل بپوشانند و سرزمینی را که برای مقربان در گاهت منظور کرده‌ای از نواحیا کنند... ای مردم اسرائیل پیش به سوی میدان نبرد برای کسب پیروزی!...»^{۴۹}

بگین اعتقاد و وفاداری خود و طرفدارانش به این ایده و راهبرد را در رفتار عملی دولتش از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۲ کاملاً نشان داد و سیاست خارجی اسرائیل را در یک قالب تهاجمی جای داد. مناخیم بگین نه فقط بنیانگذار حیروت بلکه از حامیان اصلی ایده «اسرائیل بزرگ» بود و موجودیت ملت فلسطین را به رسمیت نمی‌شناخت. از دید وی، سرزمین اسرائیل نه تنها به معنای بخش غربی است، بلکه همه بخش شرقی را نیز در بر می‌گیرد. به این ترتیب وی از یک راهبرد توسعه طلبانه مبتنی بر خشونت و تهاجم پیروی می‌کرد. این راهبرد از سوی اسحاق شامیر جانشین بگین نیز تداوم یافت و به نظر نمی‌رسد رفتار نتانیاهو را به توان در قالبی غیر از این جای داد.

این شیوه نگرش و راهبرد توسعه طلبانه و تهاجمی منحصر به جریان راست اسرائیل نیست. بنیانگذاران و رهبران احزاب چپ و کارگری نیز اگرچه به صراحت و تندید جریان راست، اما دست کم در عمل به اندازه کافی شیوه نگرش و راهبرد مشابهی را به نمایش

گذاشته‌اند. شیمون پرز در کتاب «خاورمیانه جدید» خاطر نشان می‌کند «... دنیای جدید برای ما چیزی نبود جز جنگهای هراس انگیز و دردها و رنجهای بیشمار، دردها و رنجهایی بسیار تلخ، تا آنجا که ما اسرائیلی‌ها و اعراب، خود را در وضعی می‌دیدیم که کورکورانه عمل می‌کردیم و چه بسا همین مسئله بود که فرصتهای بی شماری را از ما گرفت: آنقدر نسبت به هم بی تفاوت بودیم که درک نکردیم چقدر شرایط برای ایجاد تغییر مناسب است.»^{۵۰} این اظهار نظر ضمن پنهان داشتن آرمانهای صهیونیستی، بدینی این رهبر کهنه کار را همراه با آرزو برای چنین تغییری نشان می‌دهد. اما این آرزو اسیر آرمانهای توسعه طلبانه صهیونیسم و راهبردهای به ظاهر دفاعی، اما در عمل تهاجمی و مزورانه حزب کارگر است. شاید تنها تفاوت تاکتیکی در شیوه خزنده، تهاجم دولت کارگری است که معمولاً سعی دارد آغاز و ضرورت تهاجم را به اعراب و تهدیدهای امنیتی آنها نسبت دهد.

سردمداران حزب کارگر نیز به همان اندازه جریان راست، آموزه‌های صهیونیسم را باور دارند و حتی برخی بر این ایده پای می‌فشارند که حزب کارگر می‌تواند برنامه‌های جریان راست و حزب لیکود را بهتر از آن تحقق بخشد.^{۵۱} نگرش بدبینانه به محیط و راهبرد توسعه طلبانه و تهاجمی را در گفتار و کردار بن‌گوریون و شیمون پرز به وضوح می‌توان دید.^{۵۲} این نوع از رفتار در مورد اسحاق رابین، به رغم همه تمایلات مصالحه جویانه آن نیز مستور نبود. وی به رغم همه اهمیتی که به حفظ روابط خاص با آمریکا می‌داد، ایده پیمان دفاعی با ایالات متحده را رد می‌کرد. زیرا معتقد بود چنین پیمانی آزادی عمل اسرائیل را محدود می‌کند. وی اقدامات نظامی اسرائیل را در لبنان مورد حمایت قرار می‌داد و معتقد بود «در صورت وجود یک پیمان امنیتی بین اسرائیل و آمریکا، چنین رفتاری را از سوی اسرائیل اجازه نمی‌داد. به علاوه، چنین پیمان رسمی بین دو کشور فشارهای آمریکا برای امتیازدهی در موضوعات هسته‌ای را افزایش می‌دهد.»^{۵۳}

بنابر این با توجه به آنچه در مورد نکات اشتراک و افتراق دو گروه بندی کارگر و لیکود و همچنین در مورد دیدگاههای اساسی دو حزب گفته شد، تفاوت فاحشی بین آنها به نظر نمی‌رسد. این دو در راهبرد توسعه طلبانه و تهاجمی خود تفاوتی با یکدیگر ندارند و تنها در

تاکتیک‌ها و ابزار از هم متمایز می‌شوند. این تمایز نیز خود حاصل برداشت دو گانهٔ دو حزب از برخی عوامل محیطی است. از جمله لیکود اهمیت و اولویت را به خواسته‌های صهیونیسم و یهود داده و جهان خارج و خواسته‌های آن را به هیچ می‌پندارد. اما کارگر رفتارهای خود را براساس مقتضیات محیطی و در راستای رسیدن به خواسته‌های صهیونیسم و یهود تنظیم می‌کند و لذا گاهی بالاجبار مسیرهای گمراه‌کننده و انحرافی را می‌پیماید و شیوهٔ رفتاری آرمانی لیکود و عمل‌گرایانهٔ کارگر از همین جا متمایز می‌شود. شیوهٔ عمل‌گرایانهٔ نگرش کارگر، آن را به اتخاذ یک رویهٔ پاسخ-ابتکار و شیوهٔ آرمانی نگرش لیکود آن را به سمت یک رویهٔ ابتکار-پاسخ سوق می‌دهد.

رفتار سیاست خارجی یک کشور، حاصل تعامل محیط عملیاتی و محیط روانی آن است. بازیگران سیاست خارجی زنجیره‌ای از ابتکار و پاسخ را به نمایش می‌گذارند. هر یک از ابتکارها در نتیجهٔ ورود درون‌دادی به نظام سیاست خارجی و خروج برون‌دادی است که این برون‌داد به عنوان یک درون‌داد به نظام بین‌المللی در مواجههٔ با این درون‌داد به عنوان بازخورند مثبت یا منفی دوباره به نظام سیاست خارجی وارد می‌شود و این دور همچنان ادامه دارد. زنجیرهٔ ابتکار و پاسخ در سیاست خارجی دولتهایی با سیاست انطباق‌تهاجمی و یا رضایتمند متفاوت می‌باشد. جوامع رضایتمند معمولاً یک سیاست خارجی انفعالی را به اجرا می‌گذارند و بنابر این رفتار سیاست خارجی آنها پاسخی به الزامهای محیط عملیاتی و روانی سیاست خارجی است. اما جوامع تهاجمی عموماً با نوعی ابتکار در سیاست خارجی عجین هستند که این خود ناشی از نگرش تهاجمی و آرمانی آنها به محیط عملیاتی و تعهد این گونه جوامع در پاسخگویی به ساختارهای ذاتی آن می‌باشد.

به همین ترتیب، موازنهٔ بین ابتکار و پاسخ معمولاً توسط موقعیت بازیگر در نظام جهانی دیکته می‌شود. قدرتهای بزرگ توان ابتکاری بیشتری نسبت به کشورهای کوچک دارند، که معمولاً به صورت انفعالی در قبال محدودیتهای جهانی عمل می‌کنند. با این حال، برداشتهای ذهنی ناشی از یک رویهٔ آرمان‌گرایانه می‌تواند یک بازیگر کوچک، همچون اسرائیل را به اتخاذ یک سیاست خارجی عمدتاً ابتکاری بکشانند.^{۵۴} رویهٔ تهاجمی لیکود در سیاست خارجی ارتباط

تنگاتنگی با رفتار آرمانی - ابتکاری آن دارد. لیکود و کارگر به عنوان رهبران دو جریان اصلی سیاسی در اسرائیل، چارچوب و اساس رفتاری خود را بر آرمانهای صهیونیسم قرار داده اند. در این راستا و با توجه به بدبینی عمیق هر دو جریان و به ویژه جریان راست اسرائیل به محیط پیرامونی، یک نگرش واقع گرای کلاسیک، چراغ راه اغلب سیاستگذاران اسرائیل اعم از راست یا چپ قرار گرفته است. با این تفاوت که جناح چپ حداقل در نظر و به ظاهر بر گرایشهای نو واقع گرایانه تأکید کرده و یک راهبرد دفاعی در امنیت و سیاست خارجی را تبلیغ می کند. اما جریان راست در نگرش کلازویستی و راهبرد توسعه طلبانه و تهاجمی صراحت لهجه داشته است. گروه بندی لیکود با احتراز شدید از قرار گرفتن در موقعیتهای انفعالی و تلاش برای حفظ ابتکار عمل رفتارهای تهاجمی آشکارا فرا راه سیاستگذاران خارجی اسرائیل قرار داده و تشویق می کند.

در این میان، حمایتهای مستقیم و غیر مستقیم دولتهای غربی و به ویژه آمریکا از یک سو و رفتار انفعالی دولتهای عرب از سوی دیگر این رفتار تهاجمی را امکان پذیر می سازد. حاصل و نمود بارز چنین رابطه ای، گرایش هر چه بیشتر اسرائیل به یک انطباق تهاجمی با محیط و به ویژه کاربرد نیروی نظامی برای وصول به اهداف سیاسی است.

۳- رفتار تهاجمی

اسرائیل و طرفداران آن با تبلیغ بسیار سعی دارند تا جنگهای این رژیم را، تا پیش از تجاوز آن به لبنان در سال ۱۹۸۲ صرفاً جنبه دفاعی بدهند. اینان سرمنشاء آغاز این جنگها را، چه به صورت موردی و چه کلی فراموش می کنند. به لحاظ کلی باید در نظر داشت که اساساً موجودیت اسرائیل در فلسطین ناشی از غصب سرزمین ملت فلسطین و یک پدیده استعماری است که مشروعیت آن صرفاً ناشی از قطعنامه سازمان است. در نوامبر ۱۹۴۷، مجمع عمومی سازمان ملل توصیه کرد که فلسطین تحت قیمومت (این سوی اردن) به دو کشور یهودی و عربی تجزیه شود. این توصیه توسط بخش عمده ای از جنبش صهیونیستی، به ویژه احزاب کارگری، پذیرفته شد اما از سوی سازمانهای تروریستی صهیونیست و همچنین اعراب پذیرفته

نشد. براساس این قطعنامه، «دولت اسرائیل» در ماه مه ۱۹۴۸ اعلام استقلال کرد. بلافاصله اعراب که تازه از عمق فاجعه آگاه شده بودند، تهاجمی سراسری را آغاز کردند. موجودیت اسرائیل در خطر نابودی قرار گرفته بود، اما با مداخله سازمان ملل جنگ موقتاً متوقف شد. در دوره کوتاه آتش بس، اسرائیل سریعاً به سازماندهی و تجهیز ارتش خود پرداخت و هنگامی که جنگ دوباره شروع شد ابتکار عمل را به دست گرفت. اعراب را به مرزهای تعیین شده در قطعنامه عقب راند و از آن نیز تجاوز کرد. جنگ تقریباً در تمام سرزمینهایی ادامه یافت که برای کشور فلسطین در نظر گرفته شده بود و در نهایت با الحاق حدود نیمی از این سرزمینها به اسرائیل و تصرف مابقی آن توسط اردن و مصر تمام شد.

در سال ۱۹۵۶ در فضای جنگ سرد و در حالی که ناصر خشمگین از مخالفت آمریکا با کمک به احداث سد «آسوان» به بلوک شرق گرایش یافته بود و کانال سوئز را ملی اعلام کرد، دولت کارگری اسرائیل نگران از موقعیت جدید مصر و بازخیزی ناسیونالیسم عربی به همراه فرانسه و انگلستان که خواهان حفظ کنترل کانال سوئز در اختیار خود بودند به مصر تجاوز کرد.^{۵۵} در حالی که مصر از ترس تجاوزات اسرائیل در صدد بود تا مناطق مرزی خود را آرام سازد، اما تبلیغات گسترده و موفقیت آمیزی که به عمل آمد چنان وانمود کرد که ناصر، و نه اسرائیل، در خیال حمله است و مصر مورد تهاجم نیروهای اسرائیلی، فرانسوی و انگلیسی قرار گرفت.

دست اندازی به مناطق غربی نظامی شمالی، به خاطر تأمین منابع آب و به راه انداختن طرحهای توسعه کشاورزی منجر به گلوله باران اسرائیلیها از بلندیهای جولان توسط سوریهها و اشغال جولان توسط دولت کارگری اسرائیل شد. بعدها بگین در مورد عملکرد اسرائیل در جنگهای ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ گفت: «در ۱۹۶۷ ما دوباره حق انتخاب داشتیم. تمرکز نیروهای مصر در صحرای سینا به هیچ رو نشانگر آن نبود که ناصر به راستی قصد حمله به ما را دارد. ما باید به خودمان راست بگوییم این ما بودیم که تصمیم گرفتیم به او حمله کنیم».^{۵۶}

در سالهای بعد از جنگ ۱۹۶۷، دولت کارگری به بهانه های امنیتی و بر مبنای طرح ایگال آلون، شروع به ادغام نواحی اشغالی به اسرائیل و احداث قرارگاههای نظامی و

شهرکهای دایمی کرد. در سپتامبر ۱۹۷۳، حزب کارگر «پروتکل های جلیل» را تصویب کرد که اجازه می داد سکونت گاههای زیاد شهری، روستایی و بازرگانی و صنعتی تازه ای در مناطق اشغالی و از جمله در جولان و کرانه باختری و غزه و شمال شرقی سینا ایجاد شود؛ شهرک «یمیت» (که ساکنان بومی آنجا با خشونت به صحرا بیرون رانده شدند و خانه هایشان ویران شد) در همین بخش از سینا بنا گردید. سادات گفت: «یمیت، دست کم برای مصر به معنای جنگ است». چرا که در واقع جزیی از خاک آن که توسط اسراییل به اشغال درآمده، محل احداث این شهرک بود. بنابراین در حمله ای غافلگیرانه سربازان مصری از کانال سوئز گذشتند و جنگ ۱۹۷۳ آغاز شد. این روند با تجاوز آشکار ۱۹۷۸ اسراییل به لبنان که در آن حدود ۲۰۰۰ فلسطینی و لبنانی کشته شدند و حدود ۲۵۰۰۰ نفر آواره شدند، ادامه می یابد.^{۵۷}

گروه بندی لیکود برخلاف گروه بندی کارگر، علایق توسعه طلبانه و تهاجمی خود را آشکار بیان کرده و در اجرای آن تعلل نمی ورزد. تحت حکومت دولت لیکود در ۷ ژوئن ۱۹۸۱، هواپیماهای اسراییل راکتور اتمی عراق را به بهانه تهدید امنیت اسراییل بمباران کردند. در ۶ ژوئن ۱۹۸۲، اسراییل با «عملیات صلح برای جلیل» آشکارا به لبنان تجاوز کرد و در ۹ ژوئن ۱۹۸۲ در تداوم این سیاست به محل استقرار موشکهای سوریه در دره بقاع حمله کرد.

جنگ لبنان با عملیات «صلح برای جلیل» در ژوئن ۱۹۸۲ به بهانه سوء قصد به جان شلومو آرگوف، سفیر اسراییل در لندن، سرکوب اعضای ساف در لبنان، دفاع از شهرکهای مرزی و ایجاد یک منطقه حایل مرزی ۴۰ کیلومتری آغاز شد.^{۵۸} اهداف اسراییل از تجاوز به لبنان عبارت بودند از: ایجاد تزلزل در ارکان سازمان آزادیبخش فلسطین، اشغال جنوب لبنان تا رود «لیتانی»، به قدرت رساندن «بشیر جمایل» از حزب فالانژ لبنان، راندن اکثر فلسطینیهای مقیم لبنان به سوی اردن به وسیله عملیات نظامی یا به راه انداختن موج ترور، اشغال پایتخت لبنان با هدف کشتن سران «ساف» و نابودی مرکز رهبری آن، به راه انداختن قتل عام وسیع و در پی آن خروج قوای اسراییلی از بیروت و واگذاری لبنان به نیروهای نظامی

چند ملیتی تحت فرماندهی آمریکا...^{۵۸}

یکی از مبلغان آمریکایی اسرائیل، «آرنولد فورستر» می گوید: «اسرائیلی ها را به شکلی انتزاعی ترسناک جلوه می دهند، تنها به این دلیل که از لبنان خواهان مرزهایی باز، رفت و آمد جهانگردان، مناسبات بازرگانی، مذاکره در پایتختهای یکدیگر، و داشتن تماسهای منظم سیاسی هستند...»^{۵۹} اما فورستر علاقه ای ندارد که بگوید اسرائیل و به ویژه جریان راست تا چه اندازه آمادگی دارند این خواسته های خود را با توسل به زور به لبنان تحمیل کنند. در واقع، جنگ لبنان مصداق بارز رفتار آرمانی - ابتکاری و راهبرد توسعه طلبانه و تهاجمی لیکود بود که در آن علاوه بر تجاوز وحشیانه اسرائیل به لبنان و بیرون راندن ساف از آن، کشتاری وحشیانه توسط فالانژیستهای لبنان و به حمایت و تشویق سران حزب لیکود «در صبرا و شتیلا» به وقوع پیوست.

نباید تصور شود که رفتار تهاجمی (سرسختانه) مترادف با اقدامات تهاجمی نظامی است. چنین رفتاری در ابعادی دیگر و از جمله در زمینه های سیاسی - دیپلماتیک و اقتصادی مصداق می یابد. از جمله موارد غیر نظامی رفتار تهاجمی اسرائیل، سیاست خارجی دولت نتانیاهاو (۱۹۹۹ - ۱۹۹۶) در قبال روند صلح خاورمیانه می باشد. مواضع و عملکرد نتانیاهاو در قبال روند صلح خاورمیانه، مصداق یک انطباق تهاجمی است که در آن جریان راست اسرائیل نقش تعیین کننده داشته است. شیوه رفتاری دولت نتانیاهاو در این عرصه، موضوع تحقیق و بررسی جالبی است که امید است در فرصتی دیگر بدان پرداخته شود. در اینجا کافی است اشاره شود که با روی کار آمدن نتانیاهاو، دولت اسرائیل در قبال روند صلح خاورمیانه موضعی تهاجمی و سرسختانه در پیش گرفت که علت آن را می توان در خاستگاه حزبی - ایدئولوژیک راست گرای نتانیاهاو و نقش مؤثر جریان راست اسرائیل بر دولت وی جستجو کرد. جریان راست اسرائیل با اعمال فشار بر نتانیاهاو نه فقط مانع از سیر عادی روند صلح خاورمیانه شد و بر سختی سیاستهای این رژیم افزود، بلکه مانع از اجرای کامل موافقتنامه های «الخلیل» و «وای ریور» که توسط نتانیاهاو به امضا رسیده بود شد و در نهایت نیز زمینه های سقوط دولت وی را فراهم کرد.

نتیجه

طیف سیاسی و نظام حزبی اسرائیل، به لحاظ نحوه شکل گیری و تکوین این جامعه، مشخصه های خاص خود را دارد و در آن دو حزب کارگر و لیکود توانسته اند رهبری دو جریان و طیف اصلی قدرت را به دست گیرند. هر یک از این دو جریان در پیدایش و تکوین جامعه، سیاست و تاریخ اسرائیل سهمیم بوده اند. جریان راست متشکل از سه جریان راست ناسیونالیست، راست رادیکال و راست ملایم، مجمع احزابی است که تحت رهبری لیکود، شریک سنت سیاست این رژیم به ویژه از دهه ۱۹۷۰ می باشد و نقش عمده ای در شکل گیری سیاست خارجی این کشور در کنار جریان چپ به رهبری حزب کارگر ایفا کرده اند. در حالی که جریان چپ منبعث از جنبش صهیونیستی کار است، جریان راست عمدتاً حاصل جنبشهای صهیونیستی افراطی و دینی است که به شدت طرفدار ایده «اسرائیل بزرگ»، «الحاق گرایی سرزمینهای اشغالی» و کاربرد نیروی نظامی برای اهداف سیاسی، بوده است.

صهیونیسم اساس رفتاری هر دو جریان راست و چپ بوده است، اما هر یک از این دو به طرق و ابزارهای خاص خود در پی منافع ملی-صهیونیستی اسرائیل بوده اند. چپ و راست اسرائیل در اصول و اهداف راهبردی نکات مشترک بسیاری دارند، حتی شاید تفاوت چندانی در راهبرد های اقدام دو جناح مشاهده نشود و سطح تفاوتها به مسائل تاکتیکی و تکنیکی تنزل می یابد. به هر ترتیب جریان راست اسرائیل در تفکر و رفتار تهاجمی از جریان چپ پیشی می گیرد. جریان چپ به رغم تبلیغ تفکر و راهبرد دفاعی در عمل راهبرد تهاجمی را به لحاظ شرایط خاص امنیتی جامعه اسرائیل کنار نمی گذارد، اما جریان راست اسرائیل صراحتاً یک نگرش واقع گرایی کلاسیک به امنیت و سیاست بین الملل دارد و بنابراین سیاست خارجی تهاجمی را به منصه ظهور می رساند. در عمل و در حالی که شیوه رفتاری عمل گرایانه جریان چپ آن را به اتخاذ یک رویه پاسخ-ابتکار سوق می دهد، جریان راست از یک الگوی آرمانی-ابتکاری در سیاست خارجی پیروی کرده، رویه ابتکار-پاسخ را در پیش می گیرد و در کل سیاست خارجی اسرائیل را به سمت یک انطباق تهاجمی می کشاند. □

پاورقی‌ها:

1. James N. Rosenau, *The Scientific Study of Foreign Policy*, New York, Publishing Company: 1979, pp. 501- 534.
2. Leon P. Bartadat, *Political Ideologies: Their Origins and Impact*, U.S.A, Prentice Hall, Inc 1991, pp. 21-22.
3. Michael Wolffsohn, *Israel: Polity Society and Economy 1982- 1986*, U.S.A, Humanities Press International, INC., Atlantic Highland, 1987, P. XVii.
4. *Encyclopedia Americana*, Americana Corporation, Vol. 15, p.529.
5. Walter Laqueur, *A History of Zionism*, London: Weidenfeld and Nicolson, 1972, p.272.
- ۶- تالیف موسسه مطالعات فلسطینی، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اندیشه سازان نور، سیاست و حکومت در رژیم صهیونیستی، ناشر انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۴۵.
7. Walter Laqueur, Ibid., p.273.
- ۸- همان، ص ۳۶۹.
- ۹- محمد علی مهتدی، «شناخت سیاست داخلی و خارجی اسرائیل»، گفتگوی آقایان داودباوند، کاظم سجادیپور، حسین سیف زاده، محمد علی مهتدی و احمد نقیب زاده، فصلنامه خاورمیانه، سال اول شماره ۳، (زمستان ۱۳۷۳)، ص ۴۷۵.
- ۱۰- همان، ۴۷۶.
11. Walter Laqueur, Ibid., p. 333.
- ۱۲- محمد علی مهتدی، همان. ص ۴۷۵.
13. Michael Brecher, Ibid., p.578.
14. Ibid., p.169-171.
15. Walter Laqueur, Ibid., pp.332-337.
- ۱۶- سیاست و حکومت، همان، ۱۱۵-۱۱۴.
- ۱۷- همان، ص ۱۱۳.
- ۱۸- همان، ص ۱۱۱-۱۱۰.
19. Walter Laqueur, Ibid., pp.338-339.
- ۲۰- لنی برنر، مشت آهنین (سرگذشت ولادیمیر ژابوتینسکی، مناخیم بگین و اسحاق شامیر)، ترجمه دکتر حسین ابوتراییان تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۴، ص ۳۰.
- ۲۱- نگاه کنید؛ لنی برنر، همان.
22. Michael Brecher, Ibid., pp.172-173.
- ۲۳- سیاست و حکومت، همان، ص ۱۲۰.
24. Ibid., p.174.
25. Michael, Brecher, pp.175-177.

26. Michael, Brecher, pp. 175-177.
27. Ehud Sprinzak, *The Ascendancy of Israel's Radical Right*, New York: Oxford University Press 1991, pp.3-7.
- ۲۸- سیاست و حکومت، همان، ۱۲۴-۱۲۳.
- ۲۹- همان، ۱۲۸-۱۲۶.
30. Ehud Sprinzak, "Netanyahu's Safety belt", *Foreign Affairs*, July (August 1988), Vol. 77, No.4, pp. 20-24.
31. Ibid, 24.
32. Rebeca Kook, Michael Harris and Gideon Doron, " In the Name of GOD and Our Rabbi the Politics of the Ultra- Orthodox in Israel Affairs", Vol. 5, No. 1(Autumn 1998), p. 4.
33. Ibid., p. 5.
- ۳۴- سیاست و حکومت، همان، ص ۱۳۳-۱۳۱.
35. Ibid., pp. 7-9.
- ۳۶- سیاست و حکومت، همان. ۱۳۱.
- ۳۷- سیاست و حکومت در رژیم صهیونیستی، همان. ص ۱۱۸.
- ۳۸- در مورد نکات اشتراک دو حزب از جمله نگاه کنید به:
- Avishlam, "Prelude to the Accord: Likud, Labor and the Palestinians", *Journal of Palestine Studies*, xxIII, No. 2 (Winter 1994), pp. 5-19
- Eliot A. Cohen and others. Ibid.
- Efi Pallis, "The Likud Party; A Primar", *Journal of Palestine Studies* , XXI, no. 2 (Winter 1992), pp.41-60.
39. Israel Shahak, *Labour and Likud: The Similarities and Differences*, ME 1-10 july 1992.
- ۴۰- مثلث سر نوشت. همان، ۷۵-۷۴.
- ۴۱- همان، ص ۷۸-۷۷.
- ۴۲- در مورد شباهتها و تفاوتها همچنین نگاه کنید به:
- Myron J. Aronoffm, *Israel, Visions and Divisions*, U.S.A and U.K, Transaction Publishers, 1988.
- Valerie Yorke, *Domestic Politics and Regional Security: Jordan, Syria and Israel: the End of an Era?*, (England, International Institute for strategic studies, 1988).

43. Sean M. Lynn-Jones, "Realism and America's Rise", *International Security*. Vol.23, No. 2, (1998), pp.157-182.
44. Ofira Seliktar, *New Zionism and the Foreign Policy System of Israel*, Great Britain: Southern Illinois University press, 1980), p. 224.
45. Ibid., p. 224.
- ۴۶- لنی برنر، همان، ص ۱۰۷.
- ۴۷- جواد صالحی، خاطرات مناخیم بگین، تهران: انتشارات پاسارگارد، بهار ۷۱، ص ۸.
- ۴۸- لنی برنر، ص ۲۲۰.
- ۴۹- لنی برنر، ص ۲۲۰.
- ۵۰- شیمون پرز، خاورمیانه جدید، ترجمه عدنان قارونی. تهران: مرکز پژوهشهای راهبردی آسیا، ۱۳۷۶، ص ۴.
51. Israel Shahak, Ibid.
- ۵۲- نوام چامسکی، مثلث سرنوشت (آمریکا، اسرائیل و فلسطینیها، ترجمه هرمز همایون پور، (تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۹، صص ۲۳۶-۲۳۷.
53. Efram Inbar, "Yitzhak Rabin and Israel's National Security", *The Journal of Strategic Studies*, No 1.20, No. 2 (June 1997), p. 3.
54. Ofira Seliktar, p. 222.
- ۵۵- استفن آمبروز. روند سلطه گری سیاست خارجی آمریکا (۱۹۸۳-۱۹۳۸)، ترجمه احمد تابنده، تهران: انتشارات چاپخش، ۱۳۶۸، صص ۲۲۹-۲۳۰.
- ۵۶- نوام چامسکی، ص ۱۴۳.
- ۵۷- نوام چامسکی، همان، ص ص ۱۵۱-۱۵۰.
- ۵۸- همان، ص ۳۰۲.
- ۵۹- لنی برنر، همان، ص ۲۸۶.
- ۶۰- نوام چامسکی، همان، ۸۲.